

قرآن و اسلام

و كج فهمی ما

فرزاد جاسمی
بهار ۱۳۹۱

قرآن و اسلام
و كج فهمی ما
فرزاد جاسمی
بهار ۱۳۹۱

در جهان امروز، با توجه به تاریخ خونبار این سرزمین و کشتارهای سبعانه و تبهکاری های چهار دهه ی گذشته، انسان حیران و سرگردان می ماند که بی مسئولیتی و وقاحت های بی بدیل سیاسی و اخلاقی پاره ای را چه نام نهد. پاره ای که خود را انسان و آن هم از نوع روشنفکر و فرهیخته اش می دانند و بر عالم و آدم فخر می فرسند. پاره ای که غیر مسئولانه و وقیحانه ادعا می کنند و بر این ادعای مسخره و پوچ پای می فشارند که جنایت ها، تبهکاری ها، نسل کشی ها، چپاول و غارت کردن ها، ویرانگری ها، مُثله کردن ها، مصلوب کردن ها، شمع آجین نمودن ها، نفی بلد نمودن ها ی هزار و چهارصد ساله ی گذشته، به ویژه فاجعه آفرینی های دستگاه خلیفه گری شیعه در چند ساله اخیر ربطی به ذات و جوهره ی ذاتی اسلام ندارد. وقاحتی بیش از حد و خارج از تصور می خواهد که ادعا شود، این مسلمانان و صنف فقیه و مجتهد و زاهد هستند که تبهکاری می کنند. فاجعه می آفرینند و با اعمال غیر انسانی و ضد بشری خود، اسلام را بدنام و چهره ی مقدس و نورانیش را تیره می نمایند. جنایت پیشگی شرم آور است که این عده با سفسطه بازی از نقد سنجش گرانه و علمی می گریزند تا توجیه گر سلاخی انسان، انسانیت، آدمیت و اخلاق متمدنانه در قربانگاه و سلاخ خانه وهم و وحی باشند.

پاره ای که با تکیه بر شارلاتانیسم واقعیت های تاریخی را لاپوشانی می کنند و قرآن را علاوه بر آسمانی خواندن، به دور

از تغییر و تفسیر و دخالت های منفعت طلبانه افراد بشری می دانند. کتابی که حداقل سی سال پس از مرگ آورنده اش، توسط خلیفه ی دوم یعنی یکی از زیر پا گذاران قانون پایه ای و اساسی همان قرآن، یعنی تن دادن به شورا مسلمانان به قدرت رسیده است. آن هم نه از روی نوشته یا لوح مکتوب، بلکه بر اساس و پایه خاطرات و ذهنیات افرادی که سی سال از دوران شنیده ها فاصله گرفته و دچار دگرگونی های فراوانی چه از نظر جسمی و مغزی، بلکه از منظر و دیدگاه ایدئولوژیک و عقیدتی نیز گردیده اند. افرادی چون عباس عموی پیامبر بدعت گذار و پایه گذار اندیشه و تفکر عباسیان تا طلحه و زبیر که خلیفه ی سوم را به خاک و خون می کشند و در کنار سوگلی حرم پیامبر، جنگ جمل را علیه پسر عم و داماد پیامبر به راه می اندازند و خون عده ی زیادی از مسلمانان را هدر می دهند.

این ادعا که دین اسلام گوهر و ذاتی پاک و بی عیب و نقص داشته و نسخه ای از پیش آماده شده برای جهان و نجات بشریت، سابقه ای بس کهن دارد. در حالیکه جوهره و عناصر متشکله این ذات مقدس و آسمانی، چیزی جز آموزه های قرآن و مجموعه ی گفتارها و نوشتارهای مندرج در کتاب های آسمانی و صد و بیست و چهار هزار پیامبر و نبی، از جمله پیامبر اسلام، خلفای راشدین، ائمه اطهار، سلاطین خونخوار و غارتگر و موجوداتی چون روح الله موسوی خمینی و سید علی حسینی خامنه و ابواب و انصارشان نبوده و نیست.

چه سری در میان است که در یک اختلاف ضد و هشتاد درجه ای با مردم تمام دنیا، در این سرزمین نفرین شده، نه از سوی عوام، بلکه از سوی خواص و به اصطلاح روشنفکران و روشنگران و آموزگاران جامعه تلاشی مستمر و سرسختانه می شود تا فرد یا افرادی را که مجموعه ی رفتارها و کردارهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شان جز جهالت، جنون و

جنايت و تبه‌كاري نيست، بستايند. و ضمن پرده پوشي و توجيه تمام عيوب الكوئيش قرار دهند و سرمشق و نمونه آگاهي و تعادل متعالی انسانيتش نشان دهند.

مجموعه ای از به اصطلاح جامعه شناسان و فلاسفه ی ایرانی و انیرانی آیین و کیش اسلام را دام تزوير و ریا نموده اند. اگر تاريخ خونبار ایران و ديگر سرزمين های اسلامی را ورق بزنيم، بيشتتر و بهتر به اين نکته و واقعيت کتمان ناپذير پی خواهيم بد. با مطالعه ی تاريخ و کنکاش و کاوش در احوال اين آموزگاران جهل و تباهی به زرفای خيانت و تبه‌كاري آنان پی خواهيم برد. تنها با مطالعه و کنکاش بی طرفانه و به دور از تعصب و دگم انديشی در خواهيم يافت اين تبه‌كاران چراغ به دست، با خدمت به دارندگان شمشير قدرت، بزرگترين و کاری ترين ضربه های خرد کننده و گاه نابود کننده را بر پيکره جامعه و توده های کار و زحمت فرود آورده اند و سرزمين های اسلامی را به سفره ی گسترده ی غارتگری و چپاول و يغمای سودورزان داخلی و خارجی مبدل نموده اند.

اين حقيقت ستيزان، ضمن دشمنی و عناد با علم و دانش و هرگونه پيشرفت و ترقی، دفاع از کشتار و غارت و چپاول گری های عنصر قدرت و دارنده ی قائمه ی شمشير، با دهن کجی به واقعيت های بزرگ زندگی و تاريخ، آن هم با حسابگری های دقيق و اراده گرايانه، هميشه و هميشه عناصر شکل دهنده و پايه ای اين ذات مطهر و گوهر يگانه را تفکيک و با دقت الک و غربال نموده اند. اعمال و رفتار تبه‌كارانہ ی حاميان و پشتبانان اين کيش آسمانی مؤدبانہ و بدون نقد و بررسی در حاشيه ريخته اند. اينان ضمن تفسير و تأويل های سراپا دروغ و کذب محض، به دلخواه برداشت های عوامفريبانه و چپ اندر قيچی خود از قرآن و کلام و قلم دروغين پاره ای از ائمه و کردار باز هم ساختگی پيامبر اسلام را ذات اسلام معرفی نموده و می کنند.

تلاش مذبوحانه و در حقیقت تبهکارانه و ضد بشری این مجموعه، در طول تاریخ خونبار هزار و چهارصد سال گذشته این بوده و هست که همیشه حساب و کتاب قران و پیامبر اسلام را از حساب و کتاب شخصیت ها و تجلیات تاریخی و اجتماعی جدا نمایند. تا آنجا که آلودگی دستان خود به خون بیگناهان و شرکت رذیلانه در توطئه های ضد مردمی حکومت را نیز به پای این شخصیت ها و عناصر می گذارند و خود را به اصطلاح فریب خورده و نادم در پیشگاه خداوندگار و نه مردم، معرفی می کنند.

به تعبیر درست، این به اصطلاح جامعه شناسان و فیلسوفان اسلامی، ارباب، دهشت افکنی و هر نوع اعمال ضد بشری و تبهکارانه ی افراد به خودشان مربوط است و به دور از آن ذات و گوهر پاک و مقدس که اسلام نام دارد.

وقاحت و بیشرمی این آموزگاران فریب و دروغ و جهل و جنایت، زمانی به اوج خود می رسد که با یاری گرفتن از کلمه ها و جمله ها و استفاده ابزاری از توجیه گری و سفسطه، در نهایت تمام کاسه کوزه ها را بر سر توده ی عوام می شکنند و همه ی بدبختی ها و تیره روزی ها را نتیجه ی جهل و ناآگاهی آنان معرفی می کنند.

با این وصف، معلوم نیست نقدها و نظرهای متعارض و کاملاً به جا و منطقی نسبت به ذات و گوهره ی اسلام، یعنی قرآن و سنت پیامبر اسلام را با که و در کجا باید در میان گذاشت و تکلیف گروهی منتقد و پرسنده را روشن کرد، بدون آن که آنها دین ستیز، مرتد و ملحد و واجب القتل خوانند؟ توجیه گری، سفسطه بازی و شارلاتانیسم که ابزار و شیوه ی علمی محسوب نمی شود و مدعیان مسلح به چنین سلاح های مخرب و جهل پروری را که نمی توان روشنفکر و جامعه شناس و فیلسوف نامید! باید از این به اصطلاح روشنفکران و مدعیان روشنگری پرسید: « با

کدام عقل، منطق و فلسفه ی بشری و انسانی می توان توجیه
گر این مسئله بود که یک گوهره پاک و منزّه، یک ذات بی عیب
و کامل و معصوم، و یک عنصر مطهر و معطر آسمانی و به
دور از خطا و لغزش، می تواند قرن ها انبوهه ای از جنایت و
جنون، کشتار و قتل عام، غارت و چپاول، علم ستیزی و دانش
گریزی، اوهام و خرافات پروری، جهالت و نادانی و بی خردی
تولید و باز تولید کند، بدون آنکه این تولید و باز تولید های
جنایتکارانه و تبهکارانه ربطی به آن داشته باشد؟»

تنها در اسلام و در جامعه ی ویران و بی مسئولیت ایرانی است
که به اصطلاح فلاسفه و مشایخش با وقاحتی باور نکردنی و با
گستاخی بیشرمانه و یک دندگی حیوانی زبان می گشایند و با
زیر پا گذاشتن و نادیده انگاشتن اثرات مخرب و تبهکارانه ای
که طی قرون و اعصار بر جا گذاشته اند، همه ی پلشتی، زشتی
ها و پلیدی ها را به گردن پیروان این دین و ذات مقدس و
موجودات آدمخواری به نام مجتهد و فقیه و زاهد می اندازند.

یک بی پروایی و گستاخی بی نهایت بیشرمانه و قیحانه و فساد و
تباهی سیاسی و اخلاقی و گمراهی فرهنگی و اجتماعی می
خواهد که موجودی آن هم زیر لوای روشنفکر، آموزگار و
دارنده ی عقل و شعور انسانی، در قرن بیست و یکم و دوران
پیشرفت برق آسای وسائل ارتباط جمعی و انفورماتیک، با نادیده
گرفتن و زیر پا گذاشتن چهار دهه جنایت و تبهکاری حکومت
الله و جمهوری ائمه، و به دست فراموشی سپردن موجودی به
نام روح الله موسوی خمینی که نمونه فاحش و مشخص خدعه و
جهالت و جنون و جنایت است، باز هم دست از توجیه گری و
شارلاتانیسم بر ندارد. بیشر می زائد الوصفی می خواهد تا انسان
اعمال و رفتار موجودی را به دست فراموشی بسپارد که نه تنها
آبرو و حیثیت یک ملت، یا یک امت بلکه آبروی انسان و
انسانیت را بر باد داده و آدمیت را به دست توفان سپرده است.

فقط و فقط از عهده عقلا و به اصطلاح جامعه شناسان و فیلسوفان منحنی اسلامی بر می آید که ضمن نگاه کردن و مشاهده ی جنایت ها و تبهکاری های اسلام ناب محمدی، باز هم زبان بگشاید و دست به عوامفریبی رذیلانه و بیشرمانه بزند که: «یا ایها الناس این همه فجایع ناشی از بد فهمی و نادانی شما معیوبان و ناپاکان است».

به کار گرفتن و استفاده ابزاری از چنین شارلاتانیسم و قبحانه ای چیزی جز گریز از حقیقت، توهم پراکنی و فرار از نقد و برخورد سنجشگرانه معنی نمی دهد. آن هم به این دلیل ساده و پیش افتاده که این به اصطلاح روشنفکران، جامعه شناسان و فیلسوفان مزدور بوده و هستند و هیچ حقیقتی نمی تواند بر دلهای سیاه مزدورانی که بابت جهل اندیشی و جهل پراکنی شان مزد و اجرتی دریافت می کنند، روشنی بیافکند. این جماعت وظیفه ای جز عوامفریبی و حفظ سنت ها و آداب و رسوم ضد بشری و تبهکارانه ندارند. اینان پاسداران معبد جهل و جنایت و نظام سلطه ی ویرانگر سرمایه اند. مأمور و معذور. همه ی سعی و تلاششان نیز حفظ و استمرار روند در جهل و نادانی نگاه داشتن توده ی کار و تولید و سرپا نگهداشتن سنت های ذبح شرعی انسان و انسانیت در قربانگاه و مسلخ وهم و وحی و به اصطلاح آن ذات و گوهره ی پاک و مبرا از همه تبهکاری های منتسب به وی است.

در سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت خورشیدی و دهه پایانی قرن بیستم، سرزمین بلا کشیده ی ما، یعنی بزرگترین آزمایشگاه و مسلخ هزار و چهارصد ساله ی ذات پاک و مقدس، دچار تحولی بزرگ و در نوع خود بی نظیر گردید. تحولی که با تصمیم کشورهای پیشرفته صنعتی و قدرتمند جهان و رأس آنها ایالات متحده امریکا گرفته و به مرحله ی اجرا در آمد. بر پایه این تصمیم و نشست گوادلوپ، غرب صنعتی تصمیم گرفت

زمینه را برای تحولات بعدی منطقه و جهان هموار سازد. و از آنجا که کشور ما و تحولات درونی آن، در طول تاریخ نقش کلیدی در تحولات منطقه داشته و دارد، دولتمردان غربی و رهبران کشورهای غارتگر سرمایه داری بر آن شدند تا ملت دربند ایران را بیش از پیش قربانی مطامع سودجویانه و منفعت طلبانه ی خود نمایند.

این تصمیم ضد انسانی و عواقب قابل پیش بینی آن، انتقال قدرت از سایه ی الله به الله، یعنی گوهر و ذات مقدسی بود که همیشه و در هر حال از همه عیوب و تبهکاری های نمایندگان و خلفایش به دور بوده و هست.

برشمردن آن بهای گرانسنگ و غیر قابل جبرانی که در چهار دهه ی گذشته پرداخته ایم و یاد آوری همه ی تبهکاری ها و جنایت های خلفای الله هدف و منظور این نوشتار نیست. اما دنیای رسانه و اینترنت با همه ی تلاش های مذبحخانه و رذیلانه حکومتیان و پادوهای به اصلاح جامعه شناس و فیلسوف آنان، اذهان بسیاری را در ایران، منطقه و سطح جهان روشن نمود و پرده از اعمال و کردار و رفتار اهریمنی منادیان و پاسداران تبهکار و جنایت کار حریم این ذات مقدس برداشت. به نحوی که چون گذشته های دور و دوران بی خبری مردم و توده های رنج کشیده حمت می توان ردای چرکین و نخ نمای عوامفریبی و شارلاتانیسم بر تن نمود و به رهنی پرداخت. امروز روز، حداقل برای کارگران، دهقانان، زنان، جوانان، دانشجویان و حتی مردم عامی و کوچه بازار نیز پذیرش و تن دادن به این فریب بزرگ و ادعای مسخره ی دلکک نمایانی با القاب و پیشوند و پسوندهای روشنفکر دینی، جامعه شناس اسلامی، فیلسوف مذهبی و غیره که « اسلام به ذات خود ندارد عیبی / هر عیب که هست از مسلمانی ماست »، آسان و بدون دردسر به نظر نمی رسد. اقشار مختلف امت اسلامی که درگیری مستقیم و رویا رو

با حکومتگران مذهبی داشته و از نزدیک شاهد و ناظر اعمال و رفتار تبهکارانه، جنایتکارانه و غارتگرانه ی اولیای دین و نمایندگان آن ذات مقدس و گوهره ی پاک بوده و هستند از سویی، و نتیجه ی عمکردهای فرصت طلبانه، سازشکارانه و کاملاً خائنانه ی به اصطلاح روشنفکران دینی و همکاری و همیاری اینان با همین حکومت را در برهه ای از زمان با گوشت و پوست خود احساس نموده اند، به ندرت فریب این شیادان را خواهند خورد و با طناب پوسیده شان دگر باره به چاه خواهند رفت. اقشار مختلفی از مردم می دانند که ادعاهای توام با تبلیغ و ترویج های به اصطلاح حکیمانه و دلسوزی های دروغین و اشک تمساح ریختن های کذب از سوی شارلاتان هایی که با نام روشنفکران و نو اندیشان دینی و فلاسفه اسلامی عنوان می شود تا بار دیگر خونی در رگهای پوسیده و متعفن دین و دستگاه خلیفه گری شیعه بریزند یک واکنش و برخورد متعصبانه و روانی نیست. بلکه نیرنگ و خدعه ای سیاسی و عوامفریبی مزبوحانه و رذیلانه و بیشرمانه ای بیش نیست. بشریت و به ویژه انسان ایرانی، برای مدت زمانی طولانی و با بهایی جبران ناپذیر ذات مقدس و خدشه ناپذیر اسلام را تجربه کرده است. در مسلخ خلفای راشدین، خلفای اموی، خلفای عباسی، دین پناهانی چون چنگیز خان مغول، تیمور گورگانی، پادشاهان صفوی و خلفای دستگاه خلیفه گری شیعه جان باخته و زیر تیغ خالد بن ولیدها، حجاج ابن یوسف تقفی ها، معتصم بالله ها، خلخالی ها، لاجوردی ها و دیگران بوسه بر سنگ قربانگاه زده و ناموس و هستی اش به یغما و چپاول رفته است. پر واضح است که چنین انسان های دردمند و زجر کشیده ای، حاضر به پذیرش تحقیر و توهین های این موجودات خود فروخته و تبهکار که نسبت به همه ی تجربه های تلخ و هولناک بی اعتنا بوده و هستند نیستند.

موجودات حقیر و مزدوری که با نادیده گرفتن این تجربه ها و ماست مالی کردن نابخردانه آن ها، مذبحخانه تلاش می ورزند تا این ذات و رسولان و ائمه و خلفایش را از هر عیبی مبرا بدانند و چون گذشته به تحمیق انسان بپردازند. با این امید که چون گذشته انسان و انسانیت را در راه مطامع حیوانی خود و خدایان زر و زور و تزویر به مسلخ و هم و وحی بکشانند.

آن هم پس از چهار دهه تجربه تلخ تبهکاری و جنایت جمهوری اسلامی با همدستی و همراهی همین مدعیان و کارشناسان امور کائنات و دنیای ماوراء الطبیعه. و جالب توجه تر اینکه این مزدوران و قبیح تر از شیخ و شحنه در حالیکه بر درگه شیطان بزرگ رحل اقامت انداخته و سر در آخر صهیونیسم جهانی و قدرت های به قول خودشان استکباری دارند و شب و روز با جمع و جور کردن اسناد و مدارک و طرح هزاران دروغ و نیرنگ گوناگون و نوع به نوع، از دشمنان مردم ایران تقاضای بمباران کشور و مردم بگناه را دارند. باشد که پس از فاجعه بر مسند قدرت باقی مانده از شیخ تکیه زنند، بشر دوستان و انسان های فرهیخته و وطن پرستان حقیقی این جامعه را مورد خطاب قرار داده و بیشرمانه زوزه می کشند که:

« یا ایهاالناس این همه فجایع ناشی از بد فهمی و نادانی شما معیوبان و ناپاکان است ».

نه! خانم ها و آقایان نا محترم! شما در طول تاریخ، در راستای منفعت طلبی و استمرار زندگی انگلی خود، نه تنها ملتی را به بدبختی و فلاکت و قهقرا برده و کشوری را ویرانه نموده اید، بلکه از آن ذات مقدس و نمایندگان نیز با مصلحت اندیشی و طرح داستان ها و روایت های سراپا غلو و دروغ و نیرنگ آبرو برده اید! به نحوی که:

« این همه فجایع ناشی از بد فهمی و نادانی فرهیختگان و دلسوزان جامعه نبوده، بلکه از جهل پروری و اظهار نظرها و عوامفریبی بیشرمانه و وقیحانه شما بوده و هست. »
 برای مثال: در همان کتابی که در آسمانی بودنش کمترین شک و شبهه ای ندارید و اجازه نقد و بررسی آن را به احدی نمی دهید، خطاب به رسول و پیامبرش آمده است.
 « **فَلَنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدٌ.** (سوره کهف آیه ۱۱۰)

بگو، من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می شود که تنها معبودتان معبود یگانه است؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند. »
 و همین تفسیر و برداشت توسط اسلام شناسان و محققینی هم ردیف و از جنس شما، چون:

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، جلد سیزدهم قسمت بیست.
 بگو، من فقط بشری هستم همانند شما، که به من وحی می شود، حق این است که خدای شما یگانه است پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند
آیت الله مشکینی

بگو، جز این نیست که من هم مانند شما بشرم (لکن) به من وحی می شود که بی تردید معبود شما معبودی یگانه است. پس هر که امید دیدار پروردگار خود دارد باید عملی شایسته انجام دهد و احدی را در پرستش پروردگار خود شریک نسازد.

آیت الله مکارم شیرازی
 بگو، من فقط بشری هستم مثل شما (امتیازم این است که) به من وحی می شود که تنها معبودتان معبود یگانه است پس هر که

به لقای پروردگارش امید دارد ، باید کاری شایسته انجام دهد ، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند!

آیت الله موسوی همدانی (ترجمه المیزان)

بگو، من فقط بشری هستم همانند شما ، که به من وحی می شود ، حق این است که خدای شما یگانه است پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند .

حجت الاسلام انصاریان

بگو، جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست پس کسی که دیدار (پاداش و مقام قرب) پروردگارش را امید دارد ، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

الهی قمشهای

بگو، جز این نیست که من مانند شما بشری هستم (دعوی احاطه به جهان های نامتناهی و کلیه کلمات الهی نکنم ، تنها فرق من با شما این است) که به من وحی می رسد که خدای شما خدای یکتاست ، پس هر کس به لقای (رحمت) پروردگارش امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدایش احدی را با او شریک نگرداند.

مهدی فولادوند

بگو، من هم مثل شما بشری هستم ولی به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد ، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.

جناب آقای صفوی (بر اساس المیزان)

بگو، جز این نیست که من هم بشری مانند شما هستم ، با این تفاوت که به من وحی می شود که معبود شما معبودی یگانه

است . پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید کاری شایسته کند و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد .

به صورت های فوق الذکر تفسیر و تأویل شده است . اما چهره ای که شمایان، تنها و تنها با هدف عوامفریبی و در بند کشیدن و سئو استفاده از توده محروم از این بشر ترسیم و خلق نموده اید، تقریباً چنین است که در (ریاض الناصحین، نوشته قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد، چاپ بمبئی، صفحه ۲۹۳ الی ۲۹۶) :

پیامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم دارای چهل معجزه خاص بودند که هیچ یک از انبیاء دیگر آن معجزات را نداشتند . بیست مورد از آن معجزات در وجود شریف ایشان و بیست مورد دیگر در غیر نفس مبارکشان میباشند .

معجزاتی که در نفس مبارک ایشان قرار داشتند:

۱ - معجزه جسم مبارک آن حضرت: جسم مبارک ایشان بدون سایه بوده و هرگز سایه ی وی بر زمین نیفتاده است . یعنی جسم ایشان از جنس کریستال و شیشه بوده است . به نحوی که شعاع نور به راحتی از آن عبور می کرده و رد و سایه ای به جا نمی گذاشته است!

۲ - معجزه سر مبارک آن حضرت: هرگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم در آفتاب می رفتند ابری می آمد و بر سر ایشان بر مثال سایه بانی می ایستاد و سایه می داد .

چرا؟ زمانیکه بدن ایشان نور را از خود عبور می داده، پس هیچ گونه گرما و حرارتی را نیز جذب نمی کرده است! پس فلسفه آن ابر و سایبان چه بوده است؟

۳ - معجزه چشم مبارک آن حضرت: پیامبر صلی الله علیه وسلم از پس خود می دیدند همچنانکه از پیش خود می دید .

یعنی چشم ایشان چون چشم خرچنگ بوده؟ یا آینه ی بغل و جلوی دست اول و سالم داشته اند؟

۴ - معجزه بینی مبارک آن حضرت: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بوی فرشتگان را می یافت، هرگاه که جبرئیل علیه السلام نازل می شد هنوز نیامده بوی وی را می یافت و جهت نزول وحی به فراغ دل ساخته و آماده می نشست.

با توجه به قوانین طبیعت و دست آوردهای علوم، به ویژه تاریخ تکامل و اصل انواع، بهتر است در این مورد اظهار نظری نکرد و شرمندگیش را برای بی شرافت های چون خودتان وا گذاشت!

۵ - معجزه لبان مبارک آن حضرت: رسول خدا محمد صلی الله علیه وسلم هرگاه لب می جنبانید قرص آفتاب و ماه می خندیدند.

از زشتی یا زیبایی؟ بگذریم از اینکه قرص آفتاب و ماه تو کره ی مادی همچون زمین هستند و از همین جنس!

۶ - معجزه دندان مبارک آن حضرت: شبی سوزن از دست حضرت عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها افتاد و خانه تاریک بود حضرت رسول علیه السلام تبسم کردند دندان مبارک وی نمایان شد عایشه رضی الله عنها با نور آن سوزن را یافتند.

پس شهرهای مکه و مدینه نیازی به برق و چراغ پیه سوز نداشته اند! بگذریم که غزوات و شبهایی که سپاه اسلام در کمین دشمن بوده اند، حضرت حق حرف زدن و گشودن لب های مبارک را نداشته اند!

۷ - معجزه گوش مبارک آن حضرت: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از دور می شنید و در خواب هم می شنید همچنانکه در بیداری می شنیدند.

پس حضرتشان، خواب و اسراحت نداشته اند و در تضاد کامل با قانون طبیعت و زندگی انسانی قرار داشته اند.

۸ - معجزه دل مبارک آن حضرت: هرگز خواب به دل مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم گذر نکرده است چنانکه خود ایشان فرموده اند: تنام عینی و لاینام قلبی یعنی چشماتم به خواب می رود ولی قلبم نمی خوابد. اولاً خواب رابطه ای با قلب ندارد. زمانی قلب می خوابد و از حرکت باز می ایستد که مرگ فرا رسیده باشد. همانطور که قلب ایشان نیز از حرکت باز ماند.

۹ - معجزه پشت مبارک آن حضرت: در پشت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در پایین کتف راست وی مهر نبوت بود و در آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته شده بود.

جالب است که تا سن چهل سالگی عمو و سرپرست وی یعنی ابو طالب این مهر و نشان و نوشته را ندید. به نحوی که ایشان با همه دفاع و ضرری مه در دفاع از برادر زاده خود متحمل شد، به گواهی تاریخ، اسلام را نپذیرفت و به خدای کعبه ایمان نیاورد.

۱۰ - معجزه سینه مبارک آن حضرت: در شب دعوت از پریان هنگام بازگشت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه با وی بود پیامبر صلی الله علیه وسلم رداء از سینه ی خود برداشت سینه ی مبارک وی مانند ماه شب چهاردهم نور می داد در تاریکی شب با آن نور راه پیمودند.

قضاوت و پرسش در باره ی این حکمت و دیگر معجزات را به جوانان و سوارانی محول می کنم که در راهند و رو به آینده دارند. نه گذشته تیر و تار و سراسر جهل و فلاکتی که شمایان پاسداران و محافظان معبد آن بوده و هستید!

۱۱ - معجزه دست مبارک آن حضرت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در شب هجرت از مکه به مدینه با دست مبارک خود بسوی کافران اشاره کرده گفت: شاهدت الوجوه حق تعالی چشمهای کافران را نابینا گردانید هیچ یک از آنان پیغمبر علیه

السلام را ندیدند.

۱۲ - معجزه پای مبارک آن حضرت: پیامبر صلی الله علیه وسلم روزی بالای کوه ثبیر (کوهی در مکه) ایستاده بود کوه بجنبید رسول علیه السلام فرمودند: ای ثبیر آرام باش، کوه ثبیر گفت: یا رسول الله جنبیدن من از هیبت قدم تو است.

۱۳ - معجزه انگشتان مبارک آن حضرت: پیامبر صلی الله علیه وسلم بسوی کعبه اشاره کردند نوری از انگشتان وی ظاهر شد که کعبه شریفه با آن نور روشن و منور گشت.

۱۴ - معجزه پوست مبارک آن حضرت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر جامه و لباسی را که می پوشیدند تا آخرین رشته ی آن لباس بوی عطر پیامبر از بین نمی رفت.

۱۵ - معجزه استخوان مبارک آن حضرت: روزی حضرت عایشه رضی الله عنها ناخن مبارک رسول الله را می گرفتند ناگهان همه مروارید شد رسول علیه السلام گفتند: یا عایشه اینها را از کجا آوردی حضرت عایشه گفت: از ناخن های شما یا رسول الله پیامبر صلی الله علیه وسلم تبسمی کردند و فرمودند: ائی نفسی کلها در و لؤلؤ همانا همه ی وجود من در و مروارید است.

۱۶ - معجزه شکم مبارک آن حضرت: زمین مدفوع ایشان را در خود فرو می برد تا کسی آن را نبیند.

۱۷ - معجزه ریش مبارک آن حضرت: حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در خانه ی خود دو موی از محاسن شریف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را نگه داشته بود شبی صدای تلاوت قرآن با لحنی بسیار زیبا و دلنشین در خانه ی خود شنید ولی کسی را نمی دید. حضرت ابوبکر صدیق بدنبال صدا حرکت کرد تا نزد آن دو موی رسید صدای قرانت از آنجا می آمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را از آنحال خبردار نمود، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: یا ابابکر تو

ندانستی که فرشته ها بودند، فرشتگان نزد موی من جمع شده بودند و قرآن می خواندند.

۱۸ - معجزه جبین (پیشانی) مبارک آن حضرت: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم عرق جبین خود را بر خار انداخت در حال تبدیل به گل گردید. عرق پیامبر صلی الله علیه وسلم را جهت ازدیاد بوی خوش در بوهای خوش می انداختند.

معجزه ریق (آب دهان) مبارک آن حضرت: حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ریق خود را در چشم علی بن ابی طالب انداخت چشم وی بعد از آن چنان شد که از فرسخهای دور می دید. و در مدینه چاهی بود که آب آن تلخ بود آب دهان مبارک خود را در آن چاه انداخت آب چاه شیرین و گوارا شد.

این بود معجزات نفس وی که خداوند متعال خاصه ی وی گردانید و برای هیچ یک از انبیاء گذشته عطا نکرده است. معجزاتی که در غیر نفس ایشان قرار داشتند.

۱ - انشقاق القمر: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به اشاره انگشت خود ماه را به دو نیم تقسیم کرد. قوله تعالی: اقتربت الساعة وانشق القمر قصه ی آن در کتب تفاسیر مذکور است.

۲ - از عمر رضی الله عنه روایت شده است هیچ شتر و اسبی نبود که رسول علیه السلام می خواست که بر وی سوار شود الا آنکه پشت خود را فرو می داشت و رام می شد تا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سوار شود.

۳ - هر خانه ی قفل شده ای که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم می خواست وارد آن شود درب آن خانه بدون کلید باز می شد.

۴ - هر چیزی را که پیامبر صلی الله علیه وسلم دست می زد بوی مشک می گرفت. چنانکه انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم از سفر باز می گشت تازیانه ی خود را به من می سپرد تا یک ماه از آن

- بوی مشک می آمد و رایحه ی مشک را می داد.
- ۵ - هرگاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم غذا می خوردند دست مبارکشان را در دستمالی می مالید بعد از آن هرگز آن دستمال در آتش نمی سوخت. چنانکه از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: مرا دستمالی بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم دو دست خود را در آن مالیده بودند هرگاه که می خواستم آن دستمال را بشویم آنرا در آتش می انداختم سپس شسته و سالم از میان آتش بیرون می آوردم.
- ۶ - هر سنگی که رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم مبارک خود را بر آن می گذاشت زیر قدم وی نرم می شد چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه روایت می کند در شب غار جای پای مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم را در سنگ دیدم که نمایان شده بود همچنانکه کسی بر روی گل رفته باشد گفتم: یا رسول الله کافران جای پای مبارک تو را در سنگ می بینند و بر ما پیروز خواهند شد. گفت: یا ابابکر برو و آنرا محو کن من هم رفتم و آن را از بین بردم بفرمان حق تعالی جای پایها از سنگ رفت.
- ۸ - از کرامت جسم مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم هر لباسی را که می پوشیدند کهنه نمی شد، رسول علیه السلام را چهل پیراهن و هفده رداء بود که هر یکی از آن را به یکی از یاران خود داده بود که هیچ یک از آنها کهنه نشد مگر با مرگ صاحب خود.
- ۸ - از هر غذایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم می خورد از آن غذا هیچ کم نمی شد. چنانکه روایت می کنند از شاه مفسران عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم را هفت بار به گمان آنکه غذا نمی خورد، به سوی غذا خواندم پس نگاه کردم که رسول الله صلی الله علیه وسلم غذا می خورد ولی با خوردن وی از غذا هیچ کم نشده بود.

- ۹ - حضرت عایشه رضی الله عنها می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم خفته بودند من نیز با وی به خواب رفته بودم، بویی از دهان مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم به مشامم خورد گفتم: یا رسول الله از دهان تو بوی گرسنگی می آید؟ گفت: یا عایشه بدرستی که من شب را گرسنه می گذارم و بامداد سیر بلند می شوم. و در حدیث دیگر فرمودند: من شب را بنزد پروردگار خود می گذارم که مرا طعام و شراب دهد.
- ۱۰ - امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه می گوید: در روز فتح مکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را دیدم که بر اسب اشهب سوار بودند در حال برآمدن دو پای جلو کوتاه شده و در حال فرود آمدن دراز می شد.
- ۱۱ - تا آخرین لحظه ی حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچکس با وی نایستاد مگر آنکه رسول علیه السلام از وی بلندتر می نمود، هر چند آن کس بلند قامت می بود.
- ۱۲ - قبل از اسلام هر وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم از در بتخانه می گذشت بت ها همه در سجده می افتادند.
- ۱۳ - رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شب دعوت پریان وقتی که از کوه احد بر می گشت سنگی برداشت و با خود به خانه آورد وقتی که نیمه ای از شب شد سنگ به زبان فصیح گفت: لا اله الا الله محمد رسول الله ما قساء قلب من لایؤمن چه سخت است دل های کسانی که ایمان نمی آورند تا این آیه نازل شد قوله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلك.
- ۱۴ - یکی از یهودیان نزد رسول علیه السلام آمد و سنگی در دست داشت گفت: یا محمد این سنگی است از سنگ های داود علیه السلام. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا بدست گرفت در دست پیامبر همچون موم نرم شد یهودی چون این معجزه را دید در حال مسلمان شد و ایمان آورد.
- ۱۵ - روز خندق جابر رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه

وسلم را به مهمانی خواند، رسول علیه السلام یک انگشت مبارک خود را در دیگ فرو برده و از غذا چشید. اهل خندق چهار هزار و هفتصد و چهارده مرد بودند همه ی آنان از آن دیگ خوردند ولی هیچ کم نشد. چنانکه در مشارق الانوار این حدیث آمده است: قال النبی علیه السلام یا اهل الخندق انّ جابرا قد صنع لکم سورا فحیهلا بکم.

۱۶ - روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم با یاران خود بر در مسجد نشسته بودند ناگهان شتری فریاد کنان آمد و گفت: الغوث الغوث یعنی فریاد رس مرا یا رسول الله، رسول خدا صلی الله علیه وسلم از وی پرسید که ترا چه شده است؟ شتر به زبان فصیح گفت: لا اله الا الله محمد رسول الله مرا از این قوم خلاص کن، رسول علیه السلام گفت: برای چه؟ گفت: یا رسول الله آنها در وقت نماز خفتن به خواب می روند و نماز ایشان فوت می شود. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن قوم را خوانده و فرمودند: توبه کنید و به پروردگار خود باز گردید که این علامت منافقان است. آنان توبه کردند و به پروردگار خود باز گشتند.

۱۷ - روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم به منزل عایشه رضی الله عنها آمد دید که حضرت عایشه بسبب گم شدن حمایلی که داشت می گریه. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اخرجی یدیک یعنی ای عایشه دستهایت را بیرون آور، عایشه رضی الله عنها دو دست خود را بیرون آورد رسول الله صلی الله علیه وسلم آب دهان خود را بر دو کف دست او پاشید هر قطره از آن مروارید شد و آن مرواریدها تا روز جمل نزد حضرت عایشه رضی الله عنها بود.

۱۸ - رسول اکرم صلی الله علیه وسلم با ماری صحبت کرده و گفتند: ای مار زهری را که در وجودت هست آنرا بینداز، مار زهری را که در سر خود بوزن یک مثقال بود انداخت، رسول

خدا صلی الله علیه وسلم آنرا گرفت و در ریگ بیابان انداخت در حال چشمه های آب، روان شد کفاری که حاضر بودند همه ایمان آوردند.

۱۹ - حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روز عید به منزل فاطمه رضی الله عنها آمد دیدند که فاطمه گریه می کند. رسول خدا گفتند: ای فرزند ترا چه گریانیدی؟ فاطمه گفت: ای پدر، حسن و حسین برهنه اند و گریه می کنند که روز عید لباس نداریم. رسول علیه السلام حسن و حسین را نزد خود خواند، حضرت جبرئیل علیه السلام دو لباس سفید آورد رسول خدا به آنان داد. فاطمه گفت: یا رسول الله آنها لباس رنگین می خواهند، رسول خدا فاطمه را فرمود تا کاسه ای آب بیاورند، امیرالمؤمنین حسن را گفت: تو چه رنگی می خواهی؟ گفت: سبز، فاطمه را گفتند: تا لباس را در آن کاسه آب فرو برد، بفرمان خدا لباس سبز پدید آمد. سپس امیرالمؤمنین حسین را گفتند: چه رنگی می خواهی؟ گفت: سرخ، آن دیگر لباس را در آن کاسه فرو برد بفرمان خدا ی تعالی لباس سرخ ظاهر شد. آنگاه حسن و حسین رضی الله عنهما گفتند: بچه های عرب بر شتر سوار شده و مهار آن را به دست گرفته اند رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: جانان پدر من شتر شما می شوم حسن رضی الله عنه را بر دوش راست خود و حسین رضی الله عنه را بر دوش چپ خود نشانند و گیسوهای مبارک خود را به دست آنان داد، گفتند: شتران ایشان عفو می کنند رسول خدا صلی الله علیه وسلم روی به جانب راست کرد و گفت: عفو، و روی به جانب چپ کرد و گفت: عفو، و بدان عفو امت خواستند جبرئیل امین از جانب خداوند متعال رسید و گفت: یا محمد حق تعالی می فرماید که دو دانگ امتت را بتو بخشیدم دیگر عفو مخواه تا چهار دانگ دیگر را در قیامت هنگام شفاعتت بتو بخشم تا عالمیان بدانند که نزد ما ترا چه قدر و منزلتی است .

۲۰ - رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی به منزل فاطمه رضی الله عنها آمدند، حسن و حسین رضی الله عنهما از گرسنگی گریه می کردند رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: چرا گریه می کنید؟ گفتند: از گرسنگی، پیامبر گفت: چه می خواهید؟ حسن گفت انجیر تر (تازه، آبدار) می خواهم حسین گفت: انجیر تر و خشک هر دو را می خواهم رسول الله صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را در جیب کرد و انجیر تر و خشک هر دو را بیرون آوردند.

این بود معجزات خاصه ی رسول الله صلی الله علیه وسلم. پر واضح و روشن است که شیادان و شارلاتان هایی چون شما، در طول تاریخ کم نبوده و نیستند. شارلاتان هایی که عقاید و ایدئولوژی خود را در راه منافع تنگ نظرانه و لقمه نانی عفن و بو گندو به راحتی زیر پا گذاشته و به راحتی آب خوردن به خود و بشریت خیانت نموده اند. شمایان عادت کرده اید، نه تنها فرامین و گفتار خدایتان را به راحتی زیر پا بگذارید، بلکه در مورد بزرگان و رهبرانتان آن چنان اباطیل و مرخرف هایی سر هم کنید که بیا و ببین!

از تاریخ تمدن و دوران اساطیری، یعنی عصر خلقت و آفرینش هرکول ها و ماسیست ها که بگذریم، بعد از انقلاب های صنعتی در اروپا و پیشرفت و رشد برق آسای تکنولوژی در دوران معاصر، کدام نویسنده و خالق داستان های کودکان، طرح چنین روایات اعجاب انگیز را که شما از پیامبرتان آفریده اید در قصه هایش مطرح و تصویر نموده است؟

آیا انتظار دارید که در عصر پیشرفت های شگفت آور علم و تکنولوژی، خلق الله و به ویژه جوانان اراجیف و مزخرف گویی های مالیخولیایی شما را باور کنند؟ آیا توقع دارید به ریشتان نخندند و دیوانه و سفیه تان نخوانند؟

خوب است که برخورد جامعه را با دروغ پراکنی های شیدانه و رذیلانه تان می بینید و شاهد هستید که در برابر مداحی های تان از سید علی خامنه ای و تقدس بخشیدن به محل نشیمنگاه ایشان چه موضع گیری ها می نمایند و چه طنزهایی می آفرینند. با این همه چقدر وقیح و بی آبرو تشریف دارید که باز زبان می گشائید و ضمن محکوم کردن دیگرانی که فریب تان نخورده و نخواهند خورد، فریاد بر می دارید:

« یا ایها الناس این همه فجایع ناشی از بد فهمی و نادانی شما معیوبان و ناپاکان است ».

رهبران و معصومینی نیز که شمایان خلق و معرفی نموده و می نمایید، سرنوشتی بهتر از خدا و رسولانتان نداشته و ندارند! « ابوبصیر از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید:

امام با چه نشانه‌هایی شناخته می‌شود؟

فرمود: امام راستین صفاتی دارد که اولین و مهم‌ترین آن این است که امام قبلی معرفی اش کرده باشد. همان گونه که رسول خدا علی بن ابیطالب علیه السلام را معرفی کرد، هر امامی نیز باید امام پس از خود را معرفی نماید. نشانه‌ی دیگر آن است که هر چه از او می‌پرسند، جواب بدهد و از هیچ چیز بی‌خبر نباشد. نشانه‌ی دیگر اینکه هرگز در دفاع از حق سکوت نکند، از حوادث آینده خبر بدهد و به همه‌ی زبان‌ها سخن بگوید

سپس فرمود: هم اکنون نشانه‌ای به تو می‌نمایم که قلبت مطمئن شود. در همین حال مردی خراسانی وارد شد و شروع کرد به عربی سخن گفتن، اما امام پاسخش را به فارسی داد. مرد خراسانی گفت: من خیال می‌کردم فارسی متوجه نمی‌شوید.

امام فرمود: سبحان الله! اگر نتوانم جوابت را به زبان خودت بدهم، پس چه فضیلتی بر تو دارم؟ سپس فرمود: امام کسی است که سخن هیچ فردی بر او پوشیده نیست. او کلام هر شخص و هر موجود زنده‌ای را می‌فهمد. امام با این نشانه‌ها

شناخته می‌شود و اگر اینها را نداشته باشد، امام نیست». (بحار الانوار، جلد ۴۸، ص ۴۷ از قرب الاسناد).

نمونه ی دیگر:

« شخصی به نام عماره بن زید حکایت کند:

روزی در مجلس حضرت امام باقر (ع) نشسته بودم. به حضرت (ع) عرض کردم: یا ابن رسول الله نشانه های امام (ع) چیست؟

حضرت فرمود: هر کس بتواند کاری را که هم اکنون من انجام میدهم، انجام دهد، یکی از نشانه های امام در او می باشد. سپس انگشتان دست مبارک خود را روی صخره ای که در کنارش بود نهاد و هنگامی که دست خود را از روی آن سنگ برداشت، دیدم جای انگشتان دست حضرت روی آن سنگ به طور روشن و واضح اثر گذاشته است و نیز حضرت را مشاهده کردم که قطعه آهنی را با دست مبارک خود گرفته است و بدون آن را در آتش نهاده باشند همانند قطعه ای کش و لاستیک یا فتر از دو سمت می کشد و پاره نمی شود».

(نوادر المعجزات: ص ۱۸۱، ج ۷).

همه ی علم، نبوغ و اندیشه و تفکر این نوابغ و نوادر دوران نیز که شماییان در موردشان نقل کرده و می کنید، تنها و تنها در اطراف شکم و زیر شکم بوده و هست. یعنی علم و دانش که نه! غریزه ای که یکی از علائم چهارگانه ی حیات هر موجود زنده ایست. از آمیب گرفته و دیگر حیوانات غول پیکر و عظیم الجثه! با این تفاوت که قهرمانان شما چون در همه زمینه ها کبیر و بزرگ بوده و هستند، در جماع کردن و همخوابگی نیز سر آمد دیگران بوده و هستند. منفورترین و چندش آورترین مایه مباهات و تفاخر در جامعه ی مردسالار و غرق در فساد و فحشاء و بی بند باری. یعنی همان جامعه ی ایده آل و رؤیایی شما در دنیا و آخرت!

حلیة المتقین باب چهارم، باب پنجم، باب نهم
او حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معتبر
منقول است که فرمودند: چون شوهر با زنش مجامعت کند، دو
ملک از ملائک آسمان او را احاطه کنند، و مانند آن باشد که
شمشیر کشیده و در راه خدا جهاد کند. پس چون مجامعت کند
گناهان از او میریزد چنانکه برگ درخت بریزد.
و فرمود: بر زن لازم است هر وقت شوهرش اراده جماع
داشته باشد از او مضایقه نکند، اگر چه بر پشت پالان شتر
باشد.

و فرمود: دختران باکره بخواهید، که دهن هایشان خوشبوتر و
رحم هایشان خنکتر و پستانهایشان پرشیرتر است. و منقول
است که چون آن حضرت را به خواستگاری زنی میفرستادند
میفرمودند که گردنش را بو کنند که خوشبو باشد و قوزک
پایش پرگوش است باشد.

و فرمود که: نمیدانید ترکیب هلילה سیاه و هلילה زرد و سقمونیا
و فلفل و دارفلفل و زنجبیل خشک و زنیان و خشخاش سرخ و
نمک هندی و نار مشک و قاقله و شقاقل و چوب بلسان و دانه
بلسان و سلیخه مقشر و علک رومی و عاقرقرها و دارچینی و
عسل، که اگر از آن دو مثقال ناشتا و دو مثقال در وقت خواب
بخوردند، چه اندازه قوت جماع میبخشد.

و باز هم در حکمت جماع و راه حل های علمی و طبی غلبه بر
ضعف و ناتوانی ای که می تواند برای جهان بشریت فاجعه بار
و مرگ آفرین باشد.

حلیة المتقین، باب دوم، باب سوم، باب چهارم
حضرت امام جعفر صادق فرمود: سرمه به چشم بکشید که
قوت جماع را زیاد میکند و دهان را شیرین میکند و کمک
میکند بر طول دادن سجود.

و فرمود: نعلین سیاه میپوش که دگر را سست میکند، و نعلین زرد بپوش که دگر را سخت میکند و پوشش پیغمبران است و فرمود: پیغمبری از پیغمبران به حق تعالی شکایت نمود از کمی قوت جماع. حق تعالی او را امر فرمود که هریسه بخورد. و فرمود: هر که ترک کند طعام خوردن در شب شنبه و شب یکشنبه از پی هم، قوت جماع از او برطرف شود و تا چهل روز به او برنگردد.

و فرمود: جماع کردن با زن پیر بدن را خراب میکند، و بسیار باشد که آدمی را بکشد.

و فرمود: قاوت خشک پیسی را زایل میگرداند، و خوردن آن با زیتون گوشت را میرویند و استخوان را سخت میکند و قوت جماع را زیاد میکند.

و فرمود: بخورید خربزه را که قوت جماع را زیاد میکند.

و فرمود: سنت پیغمبران است زنان بسیار داشتن و بسیار با ایشان مقاربت کردن.

و فرمود: در خروس پنج خصلت هست که از خصلتهای پیغمبران است، و از جمله آنها بسیار جماع کردن است.

و فرمود: که از ما بین ناف تا زانو تمتع بردن از زنان مکروه است، و بهتر آن است که اگر با زن خود که کنیز نباشد جماع کند منی خود را بیرون فرج نریزد.

و فرمود: نباید مرد را دخول کردن به زن خود در موقع تحت الشعاع و در شب چهارشنبه.

و فرمود: جماع مکن در اول ماه و میان ماه و آخر ماه، و نمی بینی کسی را که صرع میگیرد؟ اکثر برای آن است که جماع پدر و مادرش در اول ماه یا میان ماه و یا در آخر ماه واقع شده است.

و نیز از آن حضرت پرسیدند: اگر کسی به دست و انگشت با فرج زن یا کنیز خود بازی کند چون است؟ فرمودند که باکی

نیست. اما چیز دیگری را بغیر از اجزای بدن خود در آنجا داخل نکند. و نیز از آن جناب پرسیدند که میتوان در میان آب جماع کرد؟ فرمود: باکی نیست، ولی در کشتی جماع نکند. با فراگیری و درک عمیق چنین رهنمودهای علمی و تخصصی بود که نیوتن قانون جاذبه زمین و گالیله کرویت آن را کشف نمودند و ،ادیسون به برق، گرهام بل تلفن و اینشتین نسبیت را کشف نمودند و اندیشمندانی در عرصه های مختلف علمی و صنعتی پا به عرصه وجود گذاشتند. چون اساس و بنیان آفرینش بر فشار بنا شده و فشار بر یک نقطه بویژه در مایعات به تمام نقاط به طور یکسان وارد می شود!!

حلیة المتقین، باب سوم، باب چهارم، باب هفتم
حضرت امام موسی کاظم (ع) فرمود: هر که لذت جماع کردن با کنیزان را دریافت کند هرگز آن را ترک نکند.
و فرمود: چیز خوردن شب را ترک مکنید که غذای شب باعث قوت بدن و قوت جماع است.
و فرمود: گوشت قبره خوردن از برای دفع بواسیر و درد پشت نافع است، و کمک میکند بر بسیاری در جماع.
و فرمود: خوردن گزر قوت جماع را زیاد میکند.
و فرمود: اگر کسی فرج زن را ببوسد باکی نیست.
و از آن حضرت پرسیدند: قرآن خواندن و جماع کردن در حمام چون است؟ فرمود که بسیار خوب است.
مانعی ندارد و بسیار خوب است قرآن خواندن و جماع کردن در حمام.
باکی نیست اگر در حالت جماع جامه از روی زن و مرد دور شود.
هر که جماع کند با زن خود در تحت الشعاع، پس منتظر افتادن فرزند از شکم باشد.

دوست نمی دارم کسی که در سفر آب نیابد برای غسل کردن، جماع کند، مگر آنکه بر خود خوف ضرری داشته باشد. چیز خوردن شب و گوشت قبره خوردن و خوردن گزر، قوت جماع را زیاد می کند. و باز هم در باره بزرگترین معضل جامعه ی ملایی و آخوندی.

حلیة المتقین، باب چهارم

حضرت امام رضا (ع) فرمود که جدم حضرت صادق (ع) گاهی بعد از جماع و پیش از غسل مجددا اراده جماع می فرمودند، و فقط وضو می ساختند.

و در فقه الرضا از آن حضرت منقول است که اگر بعد از غسل دادن میت و پیش از آنکه خود غسل کرده باشی، خواستی جماع کنی پس وضو بساز و بعد از آن جماع کن.

علامه ی بزرگوار محمد باقر مجلسی با هدف و منظور باز گذاشتن راه توجیه برای رهروان آینده، مشخص ننموده اند که منظور جماع با میت است یا فرد دیگری!

حلیة المتقین، باب خاتمه

بدان که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نهی فرمود از جماع کردن در زیر آسمان و بر راه که مردم تردد کنند، و فرمود که بیاموزید از کلاغ جماع کردن پنهان را، و فرمود که مکروه است جماع کردن میان طلوع صبح و طلوع آفتاب، و در آن روزی که آفتاب در آن بگیرد، و در شبی که در آن ماه بگیرد و در شب یا روزی که در آن باد سیاه یا باد سرخ یا باد زرد حادث شود، که اگر جماع کند در این اوقات و سپس فرزندی بهم رسد، نبیند در آن فرزند چیزی را که دوست بدارد، زیرا که آیات غضب الهی را سهل شمرد.

جالب توجه است که دانای کل رازها و آموزگار بشریت، در مکتب کلاغ آموزش دیده و این همه آگاهی و شناخت را در مکتب ایشان کسب فیض نموده و فرا گرفته بودند.

حلیة المتقین، باب چهارم، فصل چهارم

و اما در باب جماع احادیث معتبره بسیار است که مومن را وقوف بدانها ضرور است. و از اهم آنهاست آنچه در این باره از حضرت رسول اکرم(ص) روایت شده است. و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت فرمود که: یا علی! ایستاده با زن خود جماع مکن که آن فعل خران است، و اگر فرزندی بهم رسد مانند خران بر رختخواب بول کند. در ساعت اول شب جماع مکن که اگر فرزندی بهم رسد بسا که ساحر باشد. و به فرج زن خود نگاه مکن که باعث کوری فرزند شود، و در وقت جماع سخن مگو که اگر فرزندی حاصل شود بسا که لال باشد. و همه این وصیت را از من بیاموز، چنانکه من آنرا از حضرت جبرئیل آموختم.

و این هم اعترافی دیگر بر عدم آلودگی آن ذات مقدس در اعمال و رفتار کسانی که به نام وی حکومت می کنند. آن ذات احدیت، وظیفه آموزش سکس و همخوابگی را نیز به پیک و مُلک مقرب خود محول نموده بوده تا مبادا رسولش به بیراهه بیفتد و کاری دست خودش بدهد.

حلیة المتقین، باب سوم، باب چهارم

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که هر گاه کسی را دردی در بدن بهم رسد یا حرارت بر مزاجش غالب شود، پس با زن خود جماع کند تا ساکن شود.

و نیز فرمود که خوردن انجیر قوت مجامعت را میافزاید، و دفع میکند بواسیر و نقرس را، و برای بادهای قولنج نافع است. و نیز فرمود که بخواه زن گندمگون فراخ چشم سیاه چشم بزرگ سرین و میانه بالا. پس اگر او را نخواستی بیا و مهرش را از من بگیر.

و از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که فرمود: خوشم نمیاید که دنیا و آنچه را در آن است داشته باشم، اما یکشب بی زن بخوابم.

و فرمود که با زن آزاد در مقابل زن آزاد دیگر جماع مکن، اما کنیز را در برابر کنیز دیگر جماع کنی باکی نیست.

در باره ی بزرگترین و مصیبت بارترین مشکل و معضل جهان اسلام و بشریت مثنوی ها نوشته شده و هزارها تن کاغذ سیاه شده است. بنا بر این به قسمتی از اندیشه والای پیر جماران و عارفی که نقش بزرگترین جنایتکار سال های پایانی قرن بیستم را بازی و افتخاراتی همردیف با پاره ای از بزرگان و نخبه گان دین مبین برای مسلمین و جهان اسلام بر جای گذاشت، اکتفا نموده و به این بحث پایان می دهیم.

آیت الله روح الله موسوی خمینی، توضیح المسائل، در مسائل متفرقه زناشویی و مجامعت

اگر انسان جماع کند و باندازه ختنه گاه یا بیشتر داخل شود، چه در زن باشد، چه در مرد، چه در قبل (جلو) باشد و چه در دبر (عقب) او، چه بالغ باشد و چه نابالغ، اگر چه منی بیرون نیاید، هر دو جنب (نجس) میشوند. ولی اگر شک کند که بمقدار ختنه گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

کسی که آلتش را بریده اند، اگر کمتر از ختنه گاه را هم داخل کند روزه اش باطل است.

کسی که آلتش را بریده اند، اگر شک کند که دخول شده یا نه روزه اش صحیح است.

اگر مرد با زنی که در حال حیض است زنا کند یا با زن نامحرمی که در حال حیض باشد بگمان اینکه عیال خود او است جماع کند، احتیاط واجب آن است که کفاره بدهد.

اگر انسان بعد از آنکه در حال حیض جماع کرده و کفاره آنرا داده دوباره یا چند مرتبه با آن زن جماع کند بنا بر احتیاط واجب باید برای هر جماع یک کفاره بدهد.

باید با زنی که در حال حیض است به مقدار ختنه گاه را داخل نکند اگر چه منی هم بیرون نیاید، و احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه گاه را هم داخل نکند، دخول کردن در دبر (مقعد) زنی که در حال حیض است نیز کراهت شدید دارد، ولی کفاره ندارد.

اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود، و مرد در قسمت اول آن با زن خود جماع کند باید هیجده نخود طلا کفاره دهد، و اگر در قسمت دوم جماع کند نه نخود، و اگر در قسمت سوم جماع کند چهار نخود و نیم بدهد. ولی وطی در دبر (پشت) او کفاره ندارد.

با همه اوصاف این جماعت سعی بلیغ و تلاش مستمر به خرج می دهند و سیاه بر روی سفید می آورند که در سالهای آغازین سده هفتم میلادی، اسلام با هدف نجات بشریت از گمراهی و ظلمات بر انگیزخته شد. و مردم ایران از جمله ملت هایی بودند که ورود سرداران خون آشام و عاری از تمدن و فرهنگ شبه جزیره عربستان، آن هم عقب مانده ترین و جاهل ترین بخش این سرزمین را با جان و دل انتظار می کشیدند تا آنان را رستگار و به عدالت اجتماعی برسانند. در حالیکه آثار بر جای مانده از تاریخ نویسان اسلامی، اعم از عرب و غیر عرب خلاف ادعاهای این طایفه را به اثبات می رساند. به گواهی تاریخ و

خرابیها و ویرانی های بر جا مانده از یورش تازیان و نکبت و ادباری که چون باتلاقی متعفن و چنندش آور امت های اسلامی را با همه ی ثروت های مادی و منابع زیرزمینی شان طی قرون و اعصار در بر گرفته و تا عصر حاضر نیز ادامه دارد، انگیزه ی اصلی اعراب صدر اسلام، چون دیگر اقوام بیابانگر و به دور از تمدن، قتل و کشتار و کسب غنایم جنگی بوده است و بس. انگیزه ی اصلی اعراب به ایران نیز که از زمان خلافت ابوبکر، اولین خلیفه از خلفای راشدین و صحابه پیامبر اسلام آغاز گردید، کمتر رابطه ای با گسترش دین و برقراری قسط توحیدی و برابری و برادری نداشته است. در واقع هدف اعراب مسلمان و اشراف عربستان که با همه ی مخالفت ها و سرسختی ها در نهایت تسلیم محمد و اندیشه های او گردیدند، به راه انداختن جنگهای دایمی به منظور کسب غنایم، تصرف اراضی همسایگان و به دست آوردن اسیران بوده است. به دیگر سخن راهزنی ها و غارتگری های قبیله ای و عشیره ای، در پناه اسلام ابعاد وسیع تری یافته و در پوشش جهاد فی سبیل الله و اشاعه ی آیین و کیش جدید ظاهر شدند.

ابن خلدون، متفکر، فقیه و محقق تونسوی قرن هشتم هجری، استاد الهیات جامع الازهر، قاضی القضاات قاهره و بزرگترین تاریخ نگار عرب که توین بی سرشناس ترین مورخ قرن بیستم، او را بنیانگذار واقعی مکتب فلسفه تحلیلی تاریخ دانسته است، در مقدمه خود مینویسد:

« گرایش عرب، غارت دیگران است که هرچه را در دست آنان بیابد، برباید و تاراج کند. روزی اینان در پرتو نیزه های شان فراهم می آید، و در ربودن اموال دیگران اندازه وحد معینی قایل نیستند، بلکه چشم شان به هرگونه ثروت یا کالا یا ابزار زندگی بیفتد آنرا غارت میکنند. هرگاه از راه غلبه جویی به کشوری دست یابند و فرمانروایی و قدرت شان در آن

سرزمین مسلم گردد، به سیاست حفظ اموال مردم توجهی ندارند، در نتیجه حقوق و اموال همگان پایمال دستبرد زورمندان میشود و از میان میرود و عمران و تمدن به ویرانی می گراید. همچنین اینان از این رو مایه تباهی عمران و اجتماع میشوند که کار هنرمندان و پیشه وران را به هیچ می شمردند و برای آن ارزشی قایل نیستند». (مقدمه ابن خلدون ص ۲۸۵)

وی که در جامعه ای عربی زاده و رشد یافته و نه چون به اصطلاح روشنگران و جامعه شناسان و فیلسوفان ما عرب زده، و شارلاتان، می افزاید:

« قوم عرب به احکام و قوانین و منع مردم از تباهکاری ها و تجاوز به یک دیگر توجه ای مبذول نمیدارند، بلکه تمام ایشان مصروف ربودن اموال مردم از راه غارتگری یا باج ستانی است اند. و رعایا درکشور ایشان به حالت هرج و مرج و بی سروسامان بسر میبرند، چنانکه گویی هیچگونه حاکمیت قانونی وجود ندارد. هرج و مرج و بی سروسامانی مایه هلاکت بشر و تباهی عمران و تمدن است». (۲۸۶، ۲۸۷)

به گفته وی:

« قوم عرب برحسب طبیعت وحشیگری خود به تاراجگری و خرابکاری عادت کرده اند و به آنچه دسترسی پیدا کنند، آنرا به غارت می برند». (فصل ۲۸، ص ۳۹۱)

و در جای دیگری میگوید:

«تا اینکه عصبیت عرب در زیر لوای دین [اسلام] متحد گردید، و بسوی کشورهای ایران و روم لشکرکشیدند و آن سرزمینها را تصرف کردند و به سراغ اموردنیوی خود رفتند و به دریای بیکرانی از رفاه و نعمت دست یافتند تا بدان حد که در بعضی از جنگها به هرسوار عرب سی هزارسکه طلا یا قریب بدان تقسیم شد و از این راه براموالی دست یافتند که

حد وحصری برآن نبود». (مقدمه ابن خلدون، ترجمه پروین گنابادی ۱۳۴۵، ص ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷)

جرجی زیدان، دیگر تاریخ نویس عرب می نویسد:
« شوق و ذوق بدست آوردن غنیمت در اعراب بقدری بود که باری ردای (حضرت محمد) را ربودند و شرط گذاشتند که تا اموال غنایم را تقسم نکند ردایش را مسترد نکنند. در دو جنگ حنین و طانیف از جنگ های پیامبر، غنیمت فراوانی بدست مسلمانان افتاد. همینکه جنگ پایان یافت و اسیران رد و بدل شدند، بنابنوشته ابن هشام پیغمبر سوارشد و مردم دنبال او را گرفته فریاد می زدند: ای رسول خدا، زودباش بهره ما را از شتر و گوسفند بده! آنقدر فریاد زدند که پیغمبر کتار درختی متوقف شد و ردایش بدست مردم افتاد. آنگاه فرمود: این مردم، ردای مرا بدهید، مطمئن باشید که غنیمتهای امروز اگر به اندازه درختان تهامه هم باشد همه را میان شما تقسیم میکنم. همه میدانید که من ترسو و دروغگو و تنگ نظر نیستم». (تاریخ تمدن اسلامی، ص ۴۵)

یاکوبوسکی مستشرق روس می نویسد:
« وقتی اعراب برکاخ تیسفون دست یافتند همه ظروف طلا و نقره، پارچه های گرانبهای ابریشمی و زربفت، قالی های نفیس، سنگ های قیمتی، اسلحه و اموال فراوان و بردگان بسیار از زن و مرد به غنیمت بردند و شهر تیسفون چنان ویران و سوخته و غارت و تهی از سکنه شد که دیگر در هیچ دورانی احیاء نگشت». (ایران از زمان باستان تا سده هیجدهم، ترجمه فارسی، ص ۱۵۵).

استاد سعید نفیسی به نقل از پطروشفسکی می نویسد:
« بزرگان خاندان هاشمی و صحابه اعم از مهاجر و انصار و اعضای برخی از خاندانهای مکی به ویژه بنی امیه و بخشی از سران پیشین قبایل که جملگی بر اثر جنگهای اسلامی به

ثروت‌های فراوان رسیدند، نه تنها اراضی بسیاری را از سرزمینهای تسخیرشده تصرف کردند، بلکه اضافه بر آنها غنایم عظیمی را نیز بصورت وجه نقد و طلا و نقره و پارچه‌های نفیس و رمه‌های اسپان و گله‌های دواب و هزاران برده بدست آوردند که در امرزراعت و دامداری و صنعت مورد بهره‌کشی قرار گرفتند». (تاریخ اجتماعی ایران، ص ۱۲۹)

و پطروشفسکی می‌نویسد:

« در اثنای فتوحات اسلامی تعداد اسیران بقدری زیاد می‌شد که ده تا ده تا یکجا بفروش می‌رفتند. موسی بن نصیر در سال ۹۱ هجری سیصد هزار نفر را در افریقیه (تونس و الجزایر) اسیر کرد که یک‌خمس آن یعنی شصت هزار نفر را برای خلیفه ولید بن عبدالملک به دمشق فرستاد. و بطوریکه این اثیر مینویسد: (این بزرگترین شماره یکجایی اسیران اسلامی بود که برای دستگاه خلافت فرستاده میشد). موقعیکه همین موسی بن نصیر از اندلس به شام بازگشت، سی هزار دوشیزه از دختران اعیان و بزرگان شکست خورده را با خود آورد. سپاهیان اسلام علاوه بر مردان جنگی، دختران و پسران را نیز به اسارت می‌گرفتند و همین‌که عده اسیران زیاد می‌شد و حمل و نقل‌شان مشکل می‌نمود آنها را ده تا ده تا یکجا می‌فروختند و گاه چنین می‌شد که قیمت یک برده از چند درم بیشتر نبود ». (اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۷).

حال اگر از این به اصطلاح روشنفکران، جامعه‌شناسان و فیلسوفان اسلامی یا فریب خوردگان آنان بپرسی، چی شد که رب کعبه یعنی آن ذات به دور و مبرا از این همه جنایت و تبهکاری که به مدت بیست و سه همه‌ی کهکشان و جانوران و حیوانات و حتی انسان‌ها را از یاد و خاطر برده و چشم‌به‌خانه‌ی پیامبر و رسولش دوخته بود تا مسائل خانوادگی و

درگیری های زنان آن حضرت را حل نماید و سر و ته قضیه همخوابگی رسولش با کنیزش یعنی ماریه قبطی را به هم بیاورد و ماست مالی کند، چطور شد که با مرگ پیامبرش به دنیا پشت نمود؟ پرستندگانش را فراموش کرد؟ بندگان را در دست خلفای دنیا پرست و سرداران خون آشام و تبهکاری چون خالد بن ولید، حجاج ابن یوسف ثقفی، موسی بن نصیر و ... تنها گذاشت؟ رگ های تعصب و غیرتشان بیرون می زند و حکم قتل را صادر می کنند! چرا؟ چون حل و فصل اختلاف های خانوادگی رسول از امور خیریه و انسانی بوده و لکه ی ننگ سیاهی بر دامن کبریایی آن ذات مقدس نمی چسباند. ولی به اسارت گرفتن و فرختن سی تا صد هزار نفر انسان بیگناه ننگ آورست. پس باید به پای نماینده ی مستقل و خود رأی آن ذات پاک نوشته شود.

گریز از حقیقت و کتمان آگاهانه و دانسته ی آن به غیر از شارلاتانیسم، شیادی و تبهکاری چه نام دارد؟

برای روشن شدن اذهان گمراهان و فریب خوردگان و باز نمودن مشتی بی محتوای این شیادان و رسوایان عوام فریبی که تحت نام روشنفکر دینی، جامعه شناس و فیلسوف اسلامی دم از مدینه ی فاضله ی صدر اسلام و اخلاق حصنه ی مسلمانان و پیروان رسول می زنند از یک طرف و تعهد خداوند آسمانی در مقابل مسائل جنسی و خانوادگی پیامبر، ناچاریم به پاره ای فاکتورها و نشانه ها اشاره کنیم. فاکتورها و نشانه هایی که حضرات صد در صد با آنها آشنایی دارند. و بعد سؤال خود را برای بار دوم تکرار کنیم که آقایان:

« چرا و به چه دلیل آن ذات پاک و آن گوهر مقدس نسبت به چنین مسائل ساده و پیش پا افتاده ای حساسیت داشته و به سرعت تاژک هایش خبردار می شده اند؟ ولی در برابر تبهکاری ها و جنایت های ناپایان و مدعیان نمایندگی و خلیفه

گریش کوچکترین واکنشی نشان نمی‌داده است؟ راه دور نرویم و خاطر سده‌ها را زیر و رو نکنیم و به هم نزنیم! شما که کمابیش دست اندر کار حکومت و فرمانروایی دستگاه خلیفه گری شیعه در چهار دهه گذشته بوده و با شیوه تبهکارانه اش اعم از کشتار بیگناهان، ویرانی مملکت و چپاول و غارت‌های رهبران و وابستگانش اطلاع دارید. سکوت و عدم نشان دادن واکنش از سوی آن گوهر و ذات مقدس را چگونه توجیح و تفسیر می‌کنید؟ حتماً به این جا که برسیم پاسختان این است. (خدواند عالم، به دلیل دمکرات بودن و انسان دوست بودن، سرنوشت انسان را به دست خودش سپرده و در امور دنیوی بندگانش دخالت نمی‌کند!!)».

سفسطه‌بازان و شارلاتان‌های مدعی روشنفکری دینی می‌دانند که محمد ابن عبدالله در هر سفر یکی از همسران خویش را به همراه می‌برده است. در بازگشت از سفری، عایشه، دکتر ابوبکر صدیق، از صحابه‌ی پیامبر و خلیفه اول مسلمین پس از محمد همراه ایشان بودند. عایشه، یا حمیرای محمد، در میان همسران متعدد محمد، تنها زنی بود که در حال باکره‌گی و در سن نه سالگی به همسری محمد در آمد. و به گواهی تاریخ محمد نسبت به وی عشقی عمیق و توجهی خاص داشتند. در یکی از استراحتگاه‌های وسط راه عایشه از کجاوه (اتاکی که بر روی جهاز شتر تعبیه می‌کردند) خارج و برای قضای حاجت از کاروان فاصله گرفت. ناقوس حرکت به صدا در می‌آید و شتربان کجاوه را بر بالای شتر قرار می‌دهد. غافل از اینکه عایشه در میان آن نیست. کاروان سالار کاروان را به حرکت در می‌آورد. زمانیکه عایشه به محل اتراق بر می‌گردد، می‌بیند که ای داد و بیداد، کاروان رفته و او را در میان بیابان جا گذاشته است. از آنجا که یقین داشت بدنبالش خواهند آمد، در جای خود نشست و سرگرم بازی شد. قانون این بود که همیشه

پشت سرکاروان و با فاصله فردی حرکت میکرد تا اشیاء بجا مانده را جمع آوری کند در آن سفر این وظیفه به صفوان نامی که بنا به بعضی روایات غلام خاص عایشه بود و از خانه پدرش با وی همراه شده بود، محول گردیده بود.

به قول حقیقت پوشان و جامعه شناسان و تاریخ نویسانی معلوم الحال و مجیز گوی، صفوان وقتی به عایشه رسید گفت (سبحان الله زن رسول خدا) و دیگر بدون آنکه کلمه ای بگوید شتر را خواباند تا عایشه بنشیند و دهانه شتر را گرفت و حرکت کرد تا به کاروان رسید. اما همین اتفاق ساده سوژه خوبی برای منافقان بود که بگویند بله زن جوان است و مرد جوان و از این حرفها. کدام منافقین؟ حتی علی ابن ابیطالب نتوانست خیال پسر عمویش را راحت کند و با صراحت بگوید که اتفاقی نیفتاده است. اظهار نظری که آتش خشم و کینه ی عایشه را نسبت به علی و خاندانش شعله ورتر نمود و قضایای بعدی را به دنبال آورد. در این لحظه ی حساس و بحرانی بود که خداوند کعبه و طاقت نیاورد و با تعجیل و شتاب جبریل را با آیات برائت و سوره ی نور به خدمت رسول و فرستاده اش فرستاد تا بدو اطمینان خاطر بدهد که کسی به ناموس او دست درازی ننموده است!

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (النور: ۱۹)

آنان که دوست دارند تا فاش شود تهمت بدکاری در بین ایمان آورنده گان برای آنها در دنیا و آخرت عذابی درد ناک است.

و باز طاقت نمی آورد. با هدف چهار میخه کردن پاکدامنی همسر رسول، در سوره ی احزاب، آیه ۵۸ می گوید:

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا

و آنها که آزار میدهند زنان و مردان مؤمن را به تهمت عمل بدی که انجام نداده اند پس بدرستی که بردوش خود بار گرانی از گناه آشکار و پنهان را نهادند.

ما از این به اصطلاح روشنفکران دینی که فریاد بر می دارند: «ایهالناس این همه فجایع ناشی از بد فهمی و نادانی شما معیوبان و ناپاکان است.»

می پرسیم:

آقایان نیک فهم و در ارتباط مستقیم و تنگاتنگ با آن ذات قادر و خلل ناپذیر. ایشان در آیه ۵۸ سوره ی احزاب می گوید:

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

کسانی که آزار میدهند (باتهمت زدن) زنان و مردان مؤمن را)

و در آیه ی بیست و سوم سوره ی نور می گوید:

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعْنُوا فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

و کسانی که اتهام به بد کاری میدهند زنان نیکوکار ایمان آورنده بی خیر از همه جای را ، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت میکند و برای آنها عذابی بزرگ است.

چسان در مقابل به خاک و خون کشاندن مراکز علمی و ضرب و شتم هزاران دانشجو و استاد به دست و با رأی شما و به نام او، یا تجاوز جنسی به هزاران دختر مسلمان و نه کافرو مشرک و مرتد در زندان های جمهوری اسلامی، باز هم با نام وی رضایت داد و طریق سکوت و ممانشات را پیمود و می پیماید؟

آیا جز اینست که خدای خیالی، بیمار، مالیخولیایی و ناتوان شما، کاملاً طرفدار تبعیض و امتیاز دادن به اطرافیان و کسانیست که به نام او و تنها به نام او دست به تبهکاری و جنایت و غارت و چپاول می زنند؟ چطور است که این ذات مبرا از خطا و ستمگر و جنایت، برای تادیب و به تسلیم واداشتن قوم بر گزیده خود، به پادشاه آشور فرمان می دهد. نبو کد نصر را به عنوان فرستاده

رسالت می بخشد. به کورش فرمان می دهد تا به انتقام به اسارت گرفتن هفتاد هزار یهودی، آنها توسط فرستاده و پیکی که خود برگزیده، بابل را تسخیر و به ویرانه ای مبدل کند، اما همین ذات مقدس و پاک در برابر انواع و اقسام تبهکاری ها و جنایت های ددمنشانه خلفا و نایبانش سکوت اختیار میکند. تا جایی به آنان اجازه ی کشتار مسلمان و دگر اندیشان امت را نیز می دهد؟ چطور است که از اتهام زدن به عایشه و قهر و ناراحتی به جا و انسانی حفصه که از همجواری همسرش با کنیزش اطلاع یافته، منقلب و عصبانی می شود و همه تهمت زندگان را و عده دوزخ می دهد. ولی از تجاوز خالد ولید به زنی مسلمان و کشتن شوهر مسلمانش به نام اسلام و خدای کعبه خم به ابرو نمی آورد؟ و چرا نسبت به تجاوز جنسی به هزاران دختر مسلمان توسط ارازل و اوپاش جمهوری جهل و جنایت کمترین واکنشی نشان نمی دهد؟

چون وقیحان و منفعت طلبانی چون شما دارد. و خیل آسوده است که با شارلاتانیسم و شیادی بی سابقه و کم نظیری سیاه را سفید و همه چیز را ماست مالی می کنید!

تهمت زنی به عایشه چنان فکر و ذکر خدای کعبه را به خود مشغول کرده بود که در آیه ی ۲۸ سوره نور نیز بدان پرداخت و گفت:

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (النور: ۲۶)

زنان نا پاک لایق مردان نا پاکند و مردان خبیث برای زنان خبیث هستند و زنان پاک مال مردان پاکند و مردان پاک مال زنان پاک اند آنها بری اند از آنچه که (منافقان) میگویند و برای آنها آمرزش و رزق کریم است.

آقایان نیک اندیش و مصلح جهانی، این آیه یعنی چه؟ یعنی خدایتان منزّه و پاک است؟ یعنی هیچ امری و هر اتفاقی که پیرامون این دین به وقوع پیوسته به او ربطی نداشته و ندارد؟ بیایید همه چیز را با عقل و منطق و در ظروف مکان و زمان بسنجیدیم. انسان گونه و به دور از تعصب های کور و جاهلانه. یا اگر می دانیم و چراغی در دست داریم، برای حفظ منافع و گشودن عقده های ادیبی خود آگاهانه و دانسته خاک در چشمان حقیقت نپاشیم و سر راه بشریت چاه و چاله نکنیم.

مسلمانان صدر اسلام، حتی صحابه و انصار محمد تافته های جدا بافته نبودند. همانطور که زنان محمد با دیگر زنان شبه جزیره ی عربستان کمتر تفاوتی داشتند.

بنا بر این وقتی صحبت از قتل و غارت و چپاول اقوام و ساکنان دیگر سرزمین ها توسط مسلمانان می شود، رگ گردن بی غیرتمان بیرون نزنند و به حیوانی درنده و وحشی مبدل نشویم. ماهیت و اهداف جنگ ها و درگیری ها و دست اندازی به سرزمین های دیگر، با همه پیشرفت تکنیکی و صنعتی و به خدمت گیری علم و دانش پیشرفته، از زمانی که دست حضرت قابیل به خون حضرت هابیل رنگی شد، تا کنون کمترین تغییری نکرده و نخواهد کرد.

حضور نیروهای امریکایی و غربی در افغانستان، عراق، مصر، تونس، لیبی، عربستان و ... و ... به همان اندازه به خاطر اشاعه ی دمکراسی و رها کردن توده ها از ظلم و ستم دیکتاتورها و حکومت های استبدادی است که حمله ی اعراب صدر اسلام با هدف ترویج برادری و برابری و سعادت و رستگاری ساکنان ایران صورت گرفت.

پیامبر اسلام، پس از هجرت به یثرب (مدینه) و قدرت گرفتن نه جهاد فی سبیل الله، بلکه حمله به کاروان های تجاری مکه را آغاز می کند. نخستین جنگ یا غزوه رسول خدا، غزوه ی بدر

است. جنگی که در محلی به همین نام و بر سر چاه های آب و در محل اتراق کاروانیان رخ داد. در تاریخ طبری، یکی از منابع معتبر اسلامی در باره ی این درگیری و زد و خورد که در سال چهارم هجری اتفاق افتاد می خوانیم که:

« یکی از علل عمده شکست اعراب مسلمان در جنگ احد (سال چهارم هجری) در واقع این بود که نگهبانان و پاسداران ارتفاعات (اعراب مسلمان)، به طمع غنایم سنگرهای خود را ترک کرده و به جمع آوری غنایم مشغول شدند». (طبری جلد سوم، صفحه های ۹۷۵ - ۹۷۵ و ۹۹۰ - ۹۹۴)
همین منبع می افزاید:

« در جنگ جبل الرمات، نیز بر خلاف دستور حضرت محمد لشکریان اعراب مسلمان برای کسب غنایم از جای خویش حرکت کردند و باعث شکست اعراب مسلمان گردیدند. اهمیت کسب غنایم در جنگ اعراب تا به انجا بود که در بعضی از جنگ ها مانند جنگ حنین لشکریان اعراب مسلمان بدون هیچ احترام و ملاحظه ای در برابر حضرت محمد می ایستادند و برای چگونگی تقسیم غنایم جنگی باحضرت محمد مجادله می کردند». (جلد سوم، صفحه ۱۲۱۴ - ۱۲۱۶)

علاوه بر آن، مسلمانان صدر اسلام که این همه از آنان دم زده می شود و جماعت تلاش می ورزند تا آنان را الگو و سرمشق ما قرار دهند، علاوه بر دارا بودن خلق و خوی بیابانی و آداب و رسوم و اخلاق صحرا گردی که راهزنی و غارتگری جزء لاینفک و جدایی ناپذیر آنست، از رسول خدا و نماینده ی حقیقی آن ذات بی خلل نیز حرف شنوی نداشته اند.

شیخ مفید در کتاب ارشاد می نویسد:

« وقتی خداوند متعال بنده و فرستاده اش پیغمبر اکرم - صلی الله علیه وآله - را در روز حنین و جنگ قبایل هوازن پیروز

گردانید و فتحی آشکار نصیب او کرد، منادی پیغمبر اعلام نمود که اسیران را نکشید.

عمر خطاب از کنار یکی از اسیران به نام ابن اکوع - که در بند بود - گذشت. این مرد را قبیله هذیل در روز فتح مکه فرستاده بودند تا به نفع آنان جاسوسی کند و اخبار پیغمبر و اصحاب را آنچه می شنود و می بیند به آنان اطلاع دهد. وقتی عمر او را دید گفت: این دشمن خدا میان ما آمده بود تا جاسوسی کند، اینک که اسیر شده او را بکشید. یکی از انصار هم گردن او را زد.

وقتی این خبر به پیغمبر - صلی الله علیه وآله - رسید آنها را مورد ملامت قرار داد و فرمود: مگر من سفارش نکردم که اسیران را نکشید؟!

بعد از قتل این مرد، افراد دیگری را هم کشتند؛ مانند جمیل بن معمر بن زهیر. پیغمبر اکرم - صلی الله علیه وآله - خشمگین شد و به دنبال انصار فرستاد و فرمود: چرا او را کشتید؟ با اینکه نماینده من به شما اطلاع داد که اسیران را نکشید.

آنها هم عذر آوردند که ما به گفته عمر او را کشتیم. پیغمبر - صلی الله علیه وآله - روی خود را از عمر بگردانید تا اینکه عمیر بن وهب از وی شفاعت کرد و پیغمبر - صلی الله علیه وآله - او را بخشید. «

(الارشاد للشيخ المفيد ص ۷۶ ط الحيدرية.)

به همین سادگی! چه تفاوتی با اعمال و کردار ضد بشری و ددمنشانه ی شیخ صادق خلخالی ها و اسدالله لاجوردی ها و دیگر ارازل و اوباشی که نام سربازان گم نام امام زمان گرفته و زندگانی را بر مردمی بینوا و در بند حرام نموده اند؟

جنگ جلولا یکی از رشته جنگ‌های صدر اسلام است که بین ایران و اعراب در سال شانزدهم هجری قمری مطابق با سال ۶۳۷ میلادی به وقوع پیوسته است.

به گواهی اسناد و شواهد تاریخی، پس از جنگ تیسفون و سقوط پایتخت ساسانیان، یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی تیسفون را ترک گفته رهسپار حلوان که شهر کوچکی در نزدیک خانقین کنونی بود شد تا از آنجا مقدمات اعزام نیروی های کمکی را تدارک ببیند.

بعد از چندی به سعد بن ابی وقاص فرمانده نیروهای مهاجم خبر رسید که یزدگرد سوم در حلوان قشونی فراهم آورده و در صدد جنگ است.

سعد ابن ابی وقاص پیکی به دارالخلافه نزد عمر خلیفه ی دوم فرستاد تا از وی درباره ی تعقیب یزدگرد کسب اجازت کند. عمر در پاسخ دستور داد خود سعد در مدائن یعنی تیسفون بماند ولی برادرزاده هاشم ابن عتیبه را با دوازده هزار نفر تن از سپاهیان بدانجا بفرستد .

فرخزاد که در این زمان سپهسالار ایران بود چون از تیسفون بیرون آمد به جلولا که رسید به صواب دید بعضی از سرداران دیگر در صدد برآمد پیش از آنکه لشکرش پراکنده شوند و هر یک بجایی برود، یکبار دیگر بخت را بیازماید و پیش هجوم اعراب ایستادگی نموده و در دفع بلای آنها جهدی بکار برد. در زمانی که یزدگرد در حلوان بود فرخزاد نامه ای به او نوشت و از او مال و لشکر مدد خواست .

یزدگرد مال و سپاه جهت یاری وی فرستاد و لشکری را که از اصفهان رسیده بود به یاریش فرستاد.

بموجب یک روایت دیگر مهران رازی بود که در این واقعه فرماندهی لشکریان ایران را به عهده داشت. ایرانیان در جلولا خندق کردند و آماده ی جنگ شدند. هاشم ابن عتیبه نیز به دستور خلیفه عمر با سپاهش عازم حلوان بود که در سر راه خود و در محل جلولاء با سپاهیان ایران روبرو شد. جنگ سختی در گرفت و همانطور که انتظار می رفت نیروهای ایرانی مغلوب اعراب

مهاجم شد. در این جنگ تعداد زیادی از سپاهیان ایران و مهران رازی کشته شدند. به نحوی که میدان کارزار از اجساد کشته شدگان پوشیده و مفروش گردید. و اعراب به همین مناسبت آن را جلولا نامیدند. پس از کشته شدن مهران رازی، بقیه سپاه ایرانیان فرار را بر قرار ترجیح داده و روی در هزیمت گذاشتند. فراریان را اعراب تا حلوان و قصر شیرین تعقیب و دنبال نمودند. اعراب وارد شهر حلوان شدند. مردان و کودکان را قتل عام نمودند و دست به یغما و چپاول گشودند. میزان تاراج و غارت نفایس در شهر حلوان به حدی بود که به گفته ی مورخان پس از کنار گذاشتن سهم خلیفه و صندوق بیت المال به هر یک از سپاهیان عرب غنیمتی معادل هزار درهم رسید.

پس از کشتار بیرحمانه ی مردان و کودکان، بنا به دستور قرآن
**فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخِنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا
 الْوَتَأِقَ فِيمَا مَنَا بَعْدَ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ
 يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (محمد/ ٤)**

پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کردید گردن‌ها را
 بزنید تا هنگامیکه آنان را از پای درآوردید پس (اسیران) را
 محکم در بند کشید سپس یا منت نهید و یا فدیة (بگیریید) تا در
 جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود این است (امر الله) و اگر
 الله می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید ولی تا برخی از شما را
 به وسیله برخی بیازماید و کسانی که در راه الله کشته شده‌اند
 هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌کند.

و همچنین:

**فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
 وَخَدُّوهُمْ وَأَحْصِرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا
 الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (توبه/ ٥)**

پس هنگامیکه ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و محاصره کنید و به کمین آنان بنشینید در هر مکانی که قابل کمین کردن است پس اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات پرداختند راه را بر آنها رها کنید، زیرا الله آمرزنده مهربان است.

و همچنین:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (مانده/۳۳)

سزای کسانی که (با) الله و فرستاده اش محاربه می‌کنند و در زمین به فساد (کارهایی که از دید اسلام گناه است) می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

که به ادعای به اصطلاح روشنفکران، جامعه شناسان و فیلسوفان اسلامی یا همان شارلاتان های همه قرون و اعصار، از سوی کفار و کوردلان مطرح و عنوان شده و در کنار اعمال و رفتار قدرتمندان و دولتمردان غارت گر بیان می شود تا چهره ی آن ذات و گوهر منزله از قساوت و کینه و به دور از رفتار ضد بشری را در هم و مغشوش نمایند.

آیا اینان فرامین و دستورات الهی هستند یا نیستند؟ نکند قبل از وفات محمد رديه ای بر جلد اول این کتاب آسمانی نازل و همه ی دستورات و فرامین مندرج در آن باطل اعلام شده است؟! نکند خلفای راشدین، از جمله علی ابن ابیطالب، خلفای اموی، خلفای عباسی و همه ی پادشاهان و دین پناهان خون آشام و قسی القلب، از آنچه شما به عنوان اسلام و آن ذات و گوهر میری

معرفی می کنید، بی اطلاع بوده اند؟ و سر از خود این همه جنایت ها، سفاکی ها و غارت گری ها را آفریده و به پای خالق و معبود شما و پروردگار کعبه نوشته اند؟ نکند خالد ابن ولید، از صحابه پیامبر و به عنوان فردی که از رسول خدا، لقب سیف الاسلام (شمشیر اسلام) گرفته، کمتر از شما علم و اطلاع داشته و با رذالت و پستی هر چه تمامتر تبهکاری های ددمنشانه و فجایع ضد انسانی مرتکب شده را به دامن خدای کعبه وصله پینه و انداخته است؟

به گواهی و شهادت تاریخ، پس از قتل عام مردان و فرزندان ذکور، همه ی زنان و دختران حلوان به اسارت سپاهیان عرب در آمدند. و از آنجا که زنان و دختران به اسارت گرفته شده، طبق نص صریح قرآن ملک یمین فاتحان به حساب می آیند و از درجه ی انسانی و بشری ساقط اند

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (نساء/ ۲۴)

و زنان شوهردار (بر شما حرام است) مگر آنهایی که مالک (آنها در جنگ) شده‌اید، اینها احکامی است که الله بر شما مقرر داشته و زنان دیگر غیر از اینها (زنانی که در جنگ به غنیمت گرفته اید) در صورتی برای شما حلال است که با اموال خود آنها را اختیار کنید در حالی که پاکدامن باشید و از زنا خودداری نمایید، پس هنگامیکه از آنها بهره بردید واجب است که مزد آنها را بپردازید و گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه با یکدیگر توافق کرده‌اید بعد از تعیین مهر، الله دانا و حکیم است.

پس از مورد تجاوز قرار گرفتن توسط سپاهیان الله، روانه ی بازارهای برده فروشی مکه و مدینه شدند تا بر ثروت خلفای الله و مجاهدان فی سبیل الله بیفزایند. نکته ی جالب توجه و قابل مکث و تحمل، فرمان تجاوز به زنان شوهر دار از سوی آن ذات و گوهر پاک و منزّه است! حیوانی ترین و ددمنشانه ترین عملی که در زندان های جمهوری جهل و جنایت با شدت و حدت رواج دارد و سربازان گم نام امام زمان با همه ی جهل و رذالت و پستی خود، بر خلاف ادعای شارلاتان های به اصلاح منور الفکر شیطان صفت آن را فرمان الهی و عمل شنی و حیوانی خود را مورد رضایت و خرسندی الله می دانند.

بنا به نوشته تاریخ نویسان کثرت اسیران، خاصه زنان و دختران چندان بود که گویند وجود اسیران جولولا برای عمر مایه ی نگرانی گشت و مکرر می گفت « از فرزندان این زنان که در جولولا اسیر شده اند به خدا پناه می برم ».

در تاریخ طبری آمده است که:

« در جنگ جولولاء صد هزار تن از سپاه ایران کشته شدند و مدت ها اجساد آنها به روی زمین باقی مانده بود و تعداد فراوانی از زنان و کودکان ایران به اسارت رفتند. این جنگ به ان جهت جولولاء (پوشانیده) نام گرفت که از بس کشته دشت و صحرا را پوشانیده بود که نمودار عظمت و جلال جنگ جولولاء بود. (جلد ۵، صفحه ۱۸۲۹).

پنج سال پس از جنگ جولولاء یعنی در سال بیست و یکم هجری (مصادف با ۶۴۱ میلادی)، در سرزمینی که مردمانش به گفته ی شارلاتان های مزدور، آغوش گشوده و رسیدن سپاه اسلام را مشتاقانه انتظار می کشیدند، در نزدیکی نهاوند و در منطقه ای کوهستانی بین سپاه مهاجم عرب و ایران جنگ سختی در گرفت. جنگ نهاوند یکی از مهمترین جنگ های ایران و قوای مهاجم عرب بود. از این رو اعراب آن را فتح الفتوح نامیدند.

ابن اثیر در باره ی علت این نام گذاری می نویسد:
« مسلمین فتح نهاوند را (فتح الفتوح) نامیدند زیرا بعد از آن
ایرانیان نتوانستند جمع شده و در برابر اعراب بایستند، و پس
از این جنگ بود که مسلمین سراسر کشور ایران را تصرف
کردند، و امپراطوری ساسانی فرو پاشید.»

احمد بن داود دینوری نویسنده ی کتاب تاریخ اخبار الطوال
است. به نوشته ی محققین و کنکاش گران با شرافت و کاملاً
بیگانه با به اصطلاح روشنفکران و جامعه شناسان و فیلسوفان
اسلامی، این کتاب از نخستین آثاری است که در باره تاریخ
عمومی اسلام و ایران نگاشته شده است. نگارنده، تحت عناوین
و سرفصلهای تاریخی به تبیین حوادث پرداخته، و بدون ذکر
سلسله اسناد در نقل حوادث، سعی در بدست دادن متنی یکدست و
برگزیده از اخبار تاریخی کرده است.

هنر و شیوه ی نگارش احمد بن داود دینوری چنین است که از
نقل حوادث بگونه تقطیع شده پرهیز نموده است. بین معنی که
چون به موضوعی تاریخی می پردازد، آن را دنبال کرده و به
پایان می رساند. به دیگر سخن، اثر پر ارزش و گرانبهای وی
بر پایه شیوه موضوعی نگارش یافته و نه بر اساس سالشمار.
این انسان متعهد و مؤمن که شرافت خود و قلم را کاملاً حفظ
نموده و بدانها وفادار مانده می نویسد:

« سپاه ایران در جنگ نهاوند نیز مقاومت بسیار درخشانی در
مقابل حمله اعراب مسلمان نشان دادند. اعراب مسلمان نیز در
جنگ نهاوند خشونت بسیار از خود نشان دادند بطوریکه
(عروه بن زید شاعر عرب) از جنگ نهاوند نیز به عنوان (**پیکار هولناک**) نام می برد.» (اخبار الطوال، صفحه ۱۵۱-
۱۵۲)

باید از این مجیز گوین وطن فروش و بیگانه پرست که سعادت
و راحت ننگین و ضد بشری خود را، در جعل تاریخ و پاسداری

از یک ایدئولوژی کاملاً ضد بشری و مخالف با نشانه های انسانی و آدمیت یافته اند و هر روز به رنگی در می آیند و بر سر سفره ی قدرتی دمر می شوند برسید:

« پس کو آن آغوش های باز و تاق نصرت های شایان توجه و باشکوه؟ ».

حال این سؤال پیش می آید. که آیا پس از پایان کار سلسله ی پادشاهی ساسانی و خاتمه ی حکومت یزدگرد، مردم ایران چنان شیفته ی عدالت و اخوت و برادری مسلمانان شدند که دست از مقاومت و پایداری برداشتند یا با ستم و بیدادی بی سابقه و کم نظیر روبرو شدند که چاره ای جز مقاومت و پایداری ندیدند؟ واقعیت تاریخی نشان می دهد که غارتگری، کشتارهای سبعانه، تجاوزگری ها، مال اندوزی ها و بیداد بیابانگردان وحشی و عاری از تمدن و فرهنگ به حدی بود که راهی جز پایداری و جنگ دائمی پیش پای مغلوب شدگان نمی گذاشت!

ابن بلخی در کتاب پر ارزش و قابل تقدیر و ستایش خود، فارسنامه می نویسد:

« پس از فتح استخر (سالهای ۲۸-۳۰ هجری) توسط اعراب، مردم استخر در ایران سر به شورش برداشتند و حاکم عرب آنجا را کشتند. اعراب مسلمان مجبور شدند برای بار دوم استخر را به محاصره در آورند. مقاومت و پایداری مردم ایران در برابر اعراب مسلمان آنچنان بود که فاتح استخر (عبدالله بن عامر) را به سختی نگران و خشمگین کرد بطوریکه سوگند خورد که چندان از مردم استخر در ایران بکشد که خون براند. پس خون همگان مباح گردانید و چندان کشتند خون نمی رفت تا آب گرم به خون ریختند پس برفت و عده کشته شدگان ایران که نام بردار بودند (چهل هزار کشته) بودند بیرون از شمار مفقود شدگان و مجهولان ». (فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۳۵)

نفرت و انزجار مردم به حدی بود که با وجود این سرکوب دهشتناک و مرگ آفرین، مردم استخر در دوران خلافت علی ابن ابیطالب، یعنی چهارمین خلیفه از خلفای راشدین و امام اول شیعیان نیز سر به شورش برداشتند و علیه ظلم و ستم نمایندگان و نایبان خدا بر روی زمین به پا خاستند.

ابن بلخی می نویسد:

« در زمان حضرت علی نیز مردم استخر در ایران بار دیگر به علیه اعراب مسلمان سر به شورش گذاشتند و این بار عبدالله ابن عباس به فرمان حضرت علی شورش توده های مردم استخر در ایران را به خون فرو نشاند ». (فارسنامه، صفحه ۱۳۶)

شعله ی قیام و شورش همگانی مردم استخر به فارس و کرمان نیز سرایت نمود. به طوریکه مردم نماینده خلیفه را از شهر بیرون و زمام امور را خود به دست گرفتند.

خلیفه مسلمین یعنی علی ابن ابی طالب برای خاموش کردن شورش مردم فارس و کرمان در ایران زیاد بن ابیه را به سوی فارس و کرمان فرستاد.

لازم است اندیشمندان و محققین دلسوز ایران زمین برای آشنایی با جنایت ها و تبهکاری های زیاد بن ابیه به جلد دوم دوره ی پنج جلدی مروج الذهب و معادن الجواهر، اثر ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی مراجعه کنند و دریابند که چسان و با چه ترفند و حيله ای در دوران پادشاهان سلسله ی صفوی، مهر علی و خاندانش به قلب و رگ و ریشه ی ایرانیان تزریق و در خونشان جا گرفت!

در همه ی شهرها و در سراسر ایران مقاومت و پایداری علیه اعراب متجاوز جریان داشت. سرکوب های ددمنشانه و کشتارهای سبعمانه، یک زمان نتوانست مردم را از مبارزه و جنگ عله تازیان باز دارد. تقریباً می توان گفت که مبارزه و

پایداری خستگی ناپذیر تا شکست مفتضحانه مروان در سر پل
ذهاب و پایان تسلط مستقیم اعراب ادامه داشت.

طبری می نویسد:

« در حمله به الیس جنگی سخت بین سپاهیان عرب و ایران در
کنار رودی که بسبب همین جنگ بعد ها به « رود خون »
معروف گردید در گرفت. در برابر مقاومت و پایداری
سرسختانه ی ایرانیان خالد ابن ولید نذر کرد که اگر بر
ایرانیان پیروز گردید « چندان از آنها بکشم که خون هاشان را
در رودشان روان کنم » و چون پارسیان مغلوب شدند. بدستور
خالد گروه گروه از آنها را که به اسارت گرفته بودند می آوردند
و در رود گردن می زدند مغیره گوید که « بر رود آسیاب ها
بود و سه روز پیایی با آب خون آلود قوت سپاه را که هیجده
هزار کس یا بیشتر بودند آرد کردند کشتگان (پارسیان) در
الیس هفتاد هزار تن بود». (تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه
۱۴۹۱).

وی در باره ی شهر و مردم ری می نویسد:

« در حمله اعراب به ری مردم شهر پایداری و مقاومت بسیار
کردند؛ بطوریکه (مغیره) در این جنگ چشمش را از دست
داد. مردم جنگیدند و پایمردی کردند و چندان از آنها کشته
شدند که کشتگان را با نی شماره کردند و غنیمتی که خدا از
ری نصیب مسلمانان کرد همانند غنائم مدائن بود ». (جلد ۵،
صفحه ۱۹۷۵).

أبو الحسن احمد بن یحیی بن جابر بن داوود البغدادی البلاذری
نویسنده کتاب فتوح البلدان می نویسد:

« مردم شهر ری در ایران بارها به علیه اعراب
مسلمان شورش کردند. عمر و عثمان مجبور شدند چندین بار
به ری در ایران لشکر کشی کرده و شورش مردم شهر ری در
ایران را سرکوب کنند ». (صفحه ۱۴۹).

وی همچنین می نویسد:

« در زمان حضرت علی هم مردم ری در ایران سر به طغیان بر علیه اعراب مسلمان گذاشته و از پرداخت خراج به والیان اعراب خودداری کردند بطوریکه در خراج آن دیار کسری پدید آمد. حضرت علی ابو موسی را با لشکری فراوان به سرکوب شورش مردم ری در ایران فرستاد. » (همانجا صفحه ۱۵۰).
طبری و ابن بلخی می نویسند:

« در حمله به شاپور نیز مردم پایداری و مقاومت بسیار کردند بگونه ای که عبیدا (سردار عرب) بسختی مجروح شد آنچنانکه بهنگام مرگ وصیت کرد تا به خونخواهی او، مردم شاپور را قتل عام کنند. سپاهیان عرب نیز چنان کردند و بسیاری از مردم شهر را بکشتند. » (تاریخ طبری، جلد پنجم صفحه ۲۰۱۱) و (کتاب فارسنامه ابن بلخی، صفحه ۱۱۶)

ابومحمد احمد بن علی ، معروف به ابن اعثم کوفی (متوفی ۳۱۴ ه ق) ، محدث ، شاعر و مورخ قرن سوم و چهارم هجری در کتاب الفتوح و سیدعبدالله بن السید نورالدین بن السید نعمت الله الجزایری در تذکره ی شوشتر می نویسند:

« در شوشتر، مردم وقتی از تهاجم قریب الوقوع اعراب با خبر شدند، خارهای سه پهلوی آهنین بسیار ساختند و در صحرا پاشیدند. چون قشون اسلام به آن حوالی رسیدند، خارها به دست و پای ایشان بنشست، و مدتی در آنجا توقف کردند. پس از تصرف شوشتر، لشکر اعراب در شهر به قتل و غارت پرداختند و آنانی را که از پذیرفتن اسلام خود داری کرده بودند گردن زدند. » (الفتوح، صفحه ۲۲۳) و (تذکره شوشتر. صفحه ۱۶).

در همین کتاب تاریخ آمده است که:

« رامهرمز نیز پس از جنگی سخت به تصرف سپاهیان اسلام در آمد و فاتحان عرب، بسیاری از مردم را کشتند و زنان و

کودکان فراوانی را برده ساختند و مال و متاع هنگفتی بچنگ آوردند». (کتاب الفتوح؛ صفحه ۲۱۵).

در گوشه و کنار این سرزمین پهناور و باستانی، خلفا و نایبان الله، تبهکاری ها نمودند و شمشیر های آخته ی و خونریز پروردگار کعبه، کشتارها و قتل عام ها کردند. خون ها ریختند و دست به اعمال و رفتاری زدند که در تاریخ بشریت کم سابقه و بی نظیر بوده است.

برای ما آنچنان تاریخی آفریدند که اگر پژوهشگر و محققى جرأت کند و صفحه های آن را بگشاید، توده ای از خاکستر و دود و فورانی از خون بیگناهان و زحمت کشان به چهره و صورتش پاشیده خواهد شد!

و چه وقاحتی از این بالاتر که ادعا نمود، این مردم با روی گشاده به استقبال جنایتکاران غارتگر رفتند و بر روی آنان و کیش اهریمنی شان آغوش گشودند. یا با بیشرمی و ردالتی باور نکردنی در حال وطن فروشی و دریوزگی بر در خواجه ی دنیا و با امید هدیه ی بهار عربی به مردم زجر کشیده و دردمند ایران فریاد بر آورد که: « ایهاناس این همه فجایع ناشی از بد فهمی و نادانی شما معیوبان و ناپاکان است ».

« مردم سیستان در ایران نیز سربه شورش بر علیه اعراب گذاشتند و حاکم اعراب آنجا را از شهر بیرون کردند». (فتوح البلدان . صفحه ۲۷۲).

مُهَلَّب بن محمّد بن شادی اسد آبادی در مجمل التواریخ و القصص می نویسد:

« مردم خراسان در ایران که قبول اسلام کرده بودند پس از چندی مرتد شدند و در زمان عثمان سربه شورش بر علیه اعراب مسلمان گذاشتند. بفرمان خلیفه عبدالله بن عامر و سعید بن عاص به سوی خراسان در ایران تاختند تا بار دوم گرگان و

طبرستان و همیشه را فتح نمایند». (مجله التواریخ و القصص، صفحه ۲۸۳).

نویسنده یا نویسندگان تاریخ سیستان و همچنین تاریخ کامل می نویسند که:

« در حمله به سیستان مردم ایران مقاومت بسیار و اعراب مسلمان خشونت بسیار کردند بطوری که ربیع ابن زیاد برای اعراب مردم و کاستن از شور مقاومت آنان دستور داد تا صدی بساختند از آن کشتگان (یعنی اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشتند) و هم از آن کشتگان تکیه گاهها ساختند و ربیع ابن زیاد " بر شد و بر آن نشست و قرار شد که هر سال از سیستان هزار هزار (یک میلیون) درهم به امیر المومنین دهند با هزار غلام بچه و کنیز ». (تاریخ سیستان، صفحه ۳۷ و ۸۰) و (تاریخ کامل جلد ۱، صفحه ۳۰۷).

« مردم طبرستان در ایران سال های طولانی در برابر اعراب مقاومت کردند. در زمان عثمان اعراب برای فتح طبرستان کوشیدند و سعید ابن عاص بجنگ مردم طبرستان در ایران رفت. می گویند که امام حسن و امام حسین نیز در این جنگ همراه سعید بن عاص و لشکراعراب بودند ». (فتوح البلدان، صفحه ۱۸۲).

علی بن ابی الکریم مشهور به ابن اثیر جزری، تاریخ نویس قرن ششم هجری قمری، در تاریخ کامل و همچنین طبری می نویسند:

« مردم گرگان با سپاهیان اسلام به سختی جنگیدند، بطوریکه سردار عرب (سعید بن عاص) از وحشت نماز خوف خواند. پس از مدتها پایداری و مقاومت، سرانجام مردم گرگان امان خواستند و سعید ابن عاص به آنان « امان » داد و سوگند خورد « یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت » مردم گرگان تسلیم شدند، اما سعید ابن عاص همه ی مردم را بقتل رسانید،

بجز یک تن، و در توجیه پیمان شکنی خود گفت: « من قسم خورده بودم که یک تن از مردم شهر را نکشم». .. تعداد سپاهیان عرب در حمله به گرگان هشتاد هزار تن بود». (تاریخ طبری، جلد پنجم، صفحه ۲۱۱۶) و (تاریخ کامل، جلد سوم، صفحه ۱۷۸).

و همین مردم در دوران زمامداری سلیمان ابن عبدالملک اموی سر به طغیان گذاشتند و عام خلیفه را به وضعی فجیع کشتند. « یزید بن مهلب برای سرکوبی مردم به سوی گرگان در ایران شتافت. یزید بن مهلب، در گرگان سوگند خورد که با خون عجم آسیاب بگرداند و گندم آرد کرده و بخورد». (فتوح البلدان . صفحه ۱۸۷-۱۸۸).

بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، معروف به ابن اسفندیار، که در قرن هفتم هجری می زیسته در تاریخ طبرستان می نویسد:

« در چالوس رویان؛ عبدالله ابن حازم مامور خلیفه ی اسلام به بهانه (دادرسی) و رسیدگی به شکایات مردم؛ دستور داد تا آنان را در مکان های متعددی جمع کردند و سپس مردم را یک یک به حضور طلبیدند و مخفیانه گردن زدند بطوریکه در پایان آنروز هیچ کس زنده نماند ... و دیه ی چالوس را آنچنان خراب کردند که تا سالها آباد نشد و املاک مردم را بزور می بردند». (تاریخ طبرستان، صفحه ۱۸۳).

و به عنوان آخرین فاکتور و نمونه:

« زمان عمر مردم آذربایجان در ایران چندین بار سر به شورش بر علیه اعراب مسلمان گذاشتند و با سپاهیان اعراب بسختی جنگیدند. در زمان عثمان هم شورش های متعددی بر علیه اعراب در آذربایجان ایران روی داد». (فتوح البلدان، صفحه ۱۶۵-۱۶۶-۳۲۶).

شما در پناه شیطان بزرگ و در رؤیای رسیدن به بهار عربی

بدون پاسخ گویی و نقد گذشته ی نکبت بارتان به راحتی می توانید جامعه ای در جهل فرو رفته و مردمی در بند و نگران نان شب را بفریبید و الله و کیش و آیینش را پاک و منزّه و به دور از تبهکاری ها و جنایت ها و غارتگری رسولان، خلفا، نایبان، سربازان گم نام امام زمان و حتی خودتان معرفی کنید. شما می توانید با وقاحتی باور نکردنی، چشم بر روی تبهکاری های چهار دهه ی اخیر نایبان و مبلغین و مروجین اسلام ناب محمدی ببندید. شما قادرید همه ی به اصلاح علمای فسیل شده و گندیده مغز خفته در مکتب خانه ی جهل و نکبت حوزه نام را غیر مسلمان و نا آشنا با تعالیم انسان ساز و عدالت گستر اسلام بنامید. شما توانایید به دروغ دگر اندیشان را محکوم کنید که کشتار مسلمانان را تدارک می بینند. شما به انجام هر کاری قادر و توانایید. چون به اصول اعتقادی و اخلاقی پایبند نیستید. شما و تنها شما می توانید در شب نشینی ها و نشست های تریتا پارسی شرکت کنید. هم زمان سر در آخور امریکا و رژیم داشته باشید. و در عین حال فریاد بر آورید و خطاب به قربانیان رژیم، اعم از آوارگان و تبعید شدگان و جوانان غیور و برومندی که حاکمیت جهل و عوامفریبان را بر نمی تابند، بگویید:

« ایهاالناس این همه فجایع ناشی از بد فهمی و نادانی شما معیوبان و ناپاکان است ».